



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق احسن البصم

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

سلسله مباحث

امامت و مهدویت

۴



معرفت حجت خدا

شماره هجدهم از مجموعه معرفتی فلسفه



مجمع دایره معرفت آیت الله العظمی
آقای حاج شیخ محمد باقر مجلسی کلمه یگانه

دریافت کنید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معرفت حجت خدا (شرح دعای اللهم عرفني نفسك)

نویسنده:

آیت الله العظمی لطف الله
ه صافی گلپایگانی[ؒ]

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	معرفت حجت خدا : شرح دعای اللهم عرفنی نفسک...
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست مطالب
۱۳	اهدا
۱۷	مقدمه
۲۹	اعتبار سند دعا
۳۳	بخش اول: لغات دعا
۳۳	اشاره
۳۵	لغات دعا
۳۵	۱. الله
۴۴	۲. عرفان و معرفت
۵۷	۳. نفس
۵۷	اشاره
۶۶	نفس لوامه
۶۷	نفس مطمئنه
۷۱	۴. نبی و نبوت
۷۲	۵. رسول
۷۶	۶. حجت
۸۰	۷. ضلال و ضلالت
۹۱	دین
۹۶	بخش دوم: تفسیر دعا
۹۶	اشاره

۹۸	تفسیر دعا
۹۸	جمله اول:
۹۸	اشاره
۹۹	شرح و تفسیر:
۱۰۹	نتیجه:
۱۱۴	جمله دوم:
۱۱۸	جمله سوم:
۱۱۸	اشاره
۱۳۱	نتیجه:
۱۳۵	بحث کلی پیرامون دعا:
۱۴۸	کتاب نامه
۱۶۱	درباره مرکز

معرفت حجت خدا : شرح دعای اللهم عرفنی نفسک...

مشخصات کتاب

سرشناسه: صافی گلپایگانی، لطف الله، 1298 -

عنوان قراردادی: دعای غیبت امام زمان .فارسی - عربی .شرح

عنوان و نام پدیدآور: معرفت حجت خدا: شرح دعای اللهم عرفنی نفسک.../ صافی گلپایگانی.

مشخصات نشر: قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، 1392.

مشخصات ظاهری: 153ص.

فروست: سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ 4.

شابک: 40000 ریال: 4-67-5105-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: کتابنامه : ص. [143] - 153؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: دعای غیبت امام زمان -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

رده بندی کنگره: BP270/غ90422ص2 1392

رده بندی دیویی: 297/774

شماره کتابشناسی ملی: 3366013

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

سلسله مباحث امامت و مهدويت (4)

معرفت حجّت خدا

شرح دعای اللهم عرفنی نفسك...

ص: 3

معرفت حجت خدا: شرح دعای اللهم عرفنی نفسک/الطف الله صافی گلپایگانی.

دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی

ص: 4

فہرست مطالب

اہدا 7

مقدمہ. 11

اعتبار سند دعا. 23

بخش اول: لغات دعا 27

1. اللہ... 29

2. عرفان و معرفت... 38

3. نفس... 51

نفس لوّامہ. 59

نفس مطمئنہ. 60

4. نبی و نبوت... 64

5. رسول.. 65

6. حجّت... 69

7. ضلال و ضلالت... 73

دین.. 84

ص: 5

بخش دوم: تفسیر دعا 89

جمله اول: 91

شرح و تفسیر: 92

نتیجه: 102

جمله دوم: 107

جمله سوم: 111

نتیجه: 124

بحث کلی پیرامون دعا: 128

کتاب نامه. 141

آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه. 154

ص: 6

اهدا

لَاعَذَّبَ اللَّهُ أُمِّي إِنَّهَا شَرِبَتْ

حُبَّ الْوَصِيِّ وَغَدَّتْ بِهِ بِاللَّبَنِ

وَكَانَ لِي وَالِدٌ يَهْوَى أَبَا حَسَنِ

فَصَبْرْتُ مِنْ ذِي وَذَا أَهْوَى أَبَا حَسَنِ

ثواب این رساله را به روح پاک مادر عزیزم، فاطمه خانم صافی، دختر مرحوم آیت الله آخوند ملا محمدعلی، هم حجره و شریک بحث با مرحوم آیت الله میرزای شیرازی، که مشتاق لقای حضرت صاحب الزمان علیه السلام بود، هدیه می نمایم.

بانویی که در معرفت و ولایت و مداومت بر ادعیه و زیارت عاشورا با حال خضوع و خشوع و بُكاء، همچنین در شوهرداری و تربیت فرزند و فضایل علمی و عملی دیگر نمونه بود و در تربیت من رنج فراوان برد.

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا.

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْعُوهُ فِیْجِیْبُنِیْ، وَ اِنْ كُنْتُ بِحِیَالًا حِیْنَ یَسْتَقْرِضُنِیْ. وَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَدْعُوهُ وَلَا اَدْعُو غَیْرَهُ، وَ لَوْ دَعَوْتُ غَیْرَهُ لَمْ یَسْتَجِبْ لِیْ دُعَاۗیِیْ. وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلٰی اَمِیْنِ وَ حَیْهِ وَ خَاتَمِ رُسُلِهِ، اَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ اَلِیهِ الطَّاهِرِیْنَ سَیِّمًا الَّذِیْ یُبْمِنُهُ رُزْقُ الْوَرٰی، وَ یُبْجُوْدِهِ ثَبَّتِ الْاَرْضُ وَ السَّمَاۗءُ، نَامُوْسُ الدَّهْرِ وَ وَلِیُّ الْعَصْرِ، الْحُجَّهٔ بِنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِیْ اَزْوَاحُنَا وَ اَزْوَاحِ الْعَالَمِیْنَ لَهُ الْفِدَاۗءُ. (1)

اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَ كَثِّرْ اَعْوَانَهُ، وَ اجْعَلْنَا مِنْ اَنْصَارِهِ وَ شَرَّفْنَا بِالْفَوْزِ بِلِقَائِهِ، اِنَّكَ مُجِیْبُ الدُّعَاۗءِ.

ص: 8

1 - «سپاس خدایی راست که او را می خوانم پس جوابم می دهد، گرچه وقتی از من قرض می خواهد بخل می ورزم و سپاس خدایی را که او را می خوانم و جز او را نمی خوانم و اگر غیر او را بخوانم جوابم نمی دهد؛ رحمت و درود بر امین وحی او و آخرین پیامبرش ابوالقاسم محمد و خاندان پاکش باد؛ به ویژه آنکه به میمنت و مبارکی او، خلق روزی می خورند و آسمان و زمین، با وجود او پابرجا هستند، ناموس روزگار و صاحب عصر و زمان، حجت بن الحسن المهدی، جان ما و جان همه اهل عالم فدای او باد. خدایا فرج او را نزدیک گردان و شرایط ظهور آن حضرت را فراهم فرما و یاران او را زیاد کن و ما را از یاران آن حضرت قرار بده و شرافت رسیدن به خدمت آن حضرت را بر ما عطا کن، به درستی که تو اجابت کننده دعایی».

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ (1)

«و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، بگو: من نزدیکم دعای دعاکننده را وقتی که مرا می خواند، جواب می دهم، پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند، امید که راه را یافته باشند».

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

«الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (2).

«دعا، سلاح مؤمن و ستون دین و روشنایی آسمان ها و زمین است».

ص: 9

1- . بقره، 186.

2- . کلینی، الکافی، ج2، ص468؛ مجلسی، بحارالانوار، ج90، ص288.

برحسب روایات بسیار در عصر غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام، به واسطه فتنه های زیاد و آزمایش های شدیدی که پیش می آید، حفظ دین سخت دشوار می شود و از بومه امتحان جز افرادی که در شداید شکیبیا و در معرفت و ولایت استوار و پابرجا باشند، بی غلّ و غش و خالص بیرون نخواهند آمد.

گمراهی ها و اغواها و انحراف ها از حقّ فراوان می شود و حتی به اسم اسلام بدعت ها می سازند و شبهه ها منتشر می کنند و تحیرها و سرگردانی ها ایجاد می نمایند و چنان شود که برحسب بعضی روایات شخص صبح می کند در حالی که مؤمن است، و شام می کند در حالی که منافق یا کافر است. همچنین شب می کند در حال اسلام و ایمان، و صبح می کند در حال کفر و نفاق. (1)

خلاصه، امواج ابتلائات، امتحانات، موجبات تزلزل عقیده، شک در

ص: 13

1- . ابن حماد، الفتن، ص 15، 23، 95؛ احمد بن حنبل، مسند، ج 2، ص 372، 390 - 391، 523؛ ج 3، ص 453؛ ج 4، ص 277، 408، 416.

عقاید دینی و ارتداد از هر سو افراد را احاطه می نماید، آن چنان تمیز و تخلیصی پیش می آید که نظیر آن را نه کسی دیده و نه شنیده باشد. اکثریت در منجلاب فساد و گمراهی غوطه ور شوند و چنان شود که کسی عقاید اسلامی حتی اسم جلاله «الله» را نتواند بگوید مگر به طور پنهانی و برای کسی ایمانش سالم نماند.

«إِلَّا مَنْ يَفِرُّ مِنْ شَاهِقٍ إِلَى شَاهِقٍ وَمِنْ جُحْرِ إِلَى جُحْرٍ»؛⁽¹⁾

برای اینکه مؤمنان حقیقی آگاه باشند و در حفظ دین و ایمان خود موفق گردند و تندترین بادهای فتنه، پای ثبات و استقامت آنها را نلغزاند: اولاً: در احادیث بسیاری که از طریق شیعه و سنی روایت شده است خبر داده اند که این آگاهی قبلی پس از پیشامد آن حوادث، موجب قوت ایمان اهل بینش و معرفت می گردد.

ثانیاً: هشدارها داده اند و مردم را از اینکه دین خود را از دست بدهند، برحذر نموده اند. چنان که از حضرت مولا علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«ذَاكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ الدَّرْهِمِ مِنْ حِلَّةٍ. ذَاكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطَى أَعْظَمَ

ص: 14

1- . ابن فهد حلی، التحصین، ص 13؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج 11، ص 388. «جز کسی که از قله ای به قله ای دیگر و از لانه و سوراخی به سوراخ دیگر فرار کند».

أَجْرًا مِنَ الْمُعْطَى. ذَاكَ حَيْثُ تَسَدَّ كُرُونٌ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ؛ بَلْ مِنَ النَّعْمَةِ وَالنَّعِيمِ وَتَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضِّطِّارٍ وَتَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِحْرَاجٍ. ذَاكَ إِذَا عَصَّكُمْ الْبَلَاءُ كَمَا يَعِضُّ الْفَتْبُ غَارِبَ الْبَعِيرِ. مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعِنَاءَ وَأَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ»؛ (1)

«این پیشامدها (که پیش از این جمله بدان اشاره فرموده) وقتی خواهد شد که ضربت شمشیر بر مؤمن آسان تر است از به دست آوردن یک درهم از راه حلال، این زمانی می شود که عطاشده اجرش از عطاکننده بالاتر است. این در وقتی خواهد شد که مست گردید بدون شراب؛ بلکه از نعمت و نعیم، و سوگند یاد کنید بدون اضطرار، و دروغ بگویید بدون اینکه در حرج مانده باشید. این زمانی است که بلا شما را بگذرد چنان که پالان، کوهان شتر را می گزد. چه طولانی و دراز است مدت این رنج و زحمت! و چه دور است این رجا و امیدواری».

ثالثاً: برحسب روایات، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام از کسانی که در این عصر ثابت قدم می مانند، مدح و تقدیر فراوان نموده، ایمان آنها را ستوده، به پاداش های بزرگ و درجات بلند وعده داده اند.

ص: 15

1- . نهج البلاغه، خطبه 187 (ج2، ص126)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج34، ص212؛ قندوزی، ینایع الموده، ج3، ص272.

از جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی که در آن، حکایت اسلام آوردن «جندل بن جناده بن جبیر» ذکر شده است، پس از آنکه جندل از اوصیای آن حضرت پرسید و رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او خبر داد که دوازده نفرند و اسامی آن عزیزان درگاه خدا را بیان فرمود، او را از غیبت امام دوازدهم خبر داد و فرمود:

«طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ. طُوبَى لِلْمُتَمِيمِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِمْ. أَوْلِيكَ الَّذِينَ وَصَّاهُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَقَالَ: هُدَىٰ لِلْمُتَمِيمِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ (1) ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (أَوْلِيكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (2); (3)

«خوشا به حال صبر کنندگان در غیبت او! خوشا به حال پایندگان بر دوستی ایشان. ایشانند آنان که خدا در کتابش آنها را وصف نموده و فرموده است: «قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است. (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می آورند». سپس فرمود: «آنها حزب خداوند (الله) اند؛ بدانید حزب خداوند رستگارانند».

ص: 16

1- . بقره، 2 - 3.

2- . مجادله، 22.

3- . قندوزی، ینابیع الموده، ج 3، ص 285؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج 2، ص 198 - 199.

و حضرت امام زین العابدین علیه السلام - برحسب روایت ابو خالد کابلی از آن بزرگوار - می فرماید:

«إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ؛ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ، الْمُنتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ، أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ مَا صَارَتْ بِهِ الْعُيُوبُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمُشَاهِدَةِ، وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالسَّيْفِ، أُولَئِكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَشِيعَتُنَا صِدْقًا، وَالِدُعَاءِ إِلَى دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سِرًّا وَجَهْرًا»؛ (1)

(به تحقیق که، اهل زمان غیبت او که قائل به امامت او هستند و منتظر ظهور آن حضرتند، از اهل هر زمان دیگر فاضل ترند؛ برای اینکه خدا آن چنان خردها و فهم هایی به آنها عطا فرموده است که غیبت، نزدشان به منزله مشاهده و دیدار گردیده است و ایشان را در این زمان به منزله جهادکنندگان با شمشیر در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده است. ایشان حقا مخلصند و به راستی شیعه ما هستند و دعوت کنندگان به سوی خدا در پنهان و آشکارند).

ص: 17

1- . صدوق، کمال الدین، ص 320؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 52، ص 122؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج 2، ص 218.

در کتاب المحاسن برقی، سند را به «فیض بن مختار» رسانده که گفت: شنیدم حضرت امام صادق علیه السلام می فرمود:

«مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَهُوَ مُنْتَظَرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فِتْنَةِ طَاغِيهِ». قَالَ: ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً، ثُمَّ قَالَ: «لَا بَلْ كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ بَسِيئَتُهُ. قَالَ: لَا وَاللَّهِ إِلَّا كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛⁽¹⁾

«هرکس از شما بمیرد و او منتظر برای این امر باشد (یعنی منتظر قیام حضرت مهدی علیه السلام باشد)، مثل کسی است که با حضرت قائم علیه السلام در خیمه آن حضرت باشد». سپس درنگی کرد و فرمود: «نه بلکه مثل کسی است که با او شمشیر زده باشد». پس از آن فرمود: «نه به خدا سوگند مثل آن کسی است که با پیغمبر صلی الله علیه و آله به شهادت رسیده باشد».

از طرق عامه نیز روایات و احادیث در این معنا بسیار است. از جمله از انس بن مالک روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، الصَّابِرُ عَلَى دِينِهِ لَهُ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ»؛⁽²⁾

ص: 18

-
- 1- . برقی، المحاسن، ج 1، ص 174؛ ر.ک: مغربی، شرح الاخبار، ج 3، ص 571؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 52، ص 126؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج 3، ص 213.
 - 2- . طوسی، الامالی، ص 485؛ متقی هندی، کنز العمال، ج 11، ص 147؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 28، ص 47.

«بر مردم زمانی می آید که از برای صبرکننده بر دینش، اجر پنجاه نفر از شما می باشد (خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به اصحاب است)».

رابعاً: دستور و توصیه فرموده اند که با دعا و درخواست از خداوند متعال برای ثبات قدم و منحرف نشدن از راه راست، ایمان و عقاید خود را در حفظ و حراست الهی قرار دهند و در این امتحانات از لغزش قدم و تزلزل عقیده به خدا پناه ببرند و خود را به او بسپارند و از او کمک بگیرند و نیرو بخواهند؛ چون به هنگام امتحانات و حوادثی که بسا افراد ریاضت کشیده را تکان می دهد، بهترین و نیرومندترین نگهبان ایمان و عقاید حق انسان، استعانت از خدا و ارتباط یافتن با عالم غیب است که روحیه صبر و شکیبایی انسان را قوی می سازد و او را در برابر ناملازمات ثابت قدم و پایدار می نماید.

لذا در قرآن مجید دستور داده شده که به نماز و صبر (که تفسیر به روزه شده است) استعانت بجوید؛ [\(1\)](#) زیرا این توجه و استعانت، روح مأیوس و ناامید را امیدوار و شخص زجرکشیده و شکنجه دیده را بر تحمل این امور شکیبا می نماید.

ص: 19

حاصل اینکه: برای حفظ ایمان، مداومت بر توجه به خدا و دعا، به خصوص خواندن دعاهای مأثور (مثل دعای شریف ندبه) بسیار مؤثر بوده و اثرات تربیتی و تکمیلی و فواید آن در حفظ ارتباط با حضرت صاحب عصر و سید و مولا و پیشوا و امام عصر علیه السلام بیش از حد تصور است. لذا در کتاب های دعا، دعاهایی برای عصر غیبت رسیده است که شاید مختصرترین آنها این دعا باشد که موسوم به دعای غریق است.

«یا اللَّهُ یا رَحْمَنُ یا رَحِیمُ، یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِی عَلَی دِینِکَ» (1).

یکی از دعاهای معروفی که مؤمنان و منتظران ظهور در عصر غیبت آن ولی اعظم خدا بر آن مواظبت داشته و در آن از خدای تعالی معرفت خودش و معرفت پیامبرش و معرفت حجّتش را مسئلت می نمایند، دعای معروف «اللَّهُمَّ عَرَّفْنِی نَفْسَکَ» است.

ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی قدس سره که هم زمان با حضرات نواب اربعه 4 می زیسته و در سال 328 یا 329 هجری قمری رحلت فرموده است، در جامع بزرگ و شریف کافی که اقدم جوامع اربعه شیعه است، این دعا را از حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام به

ص: 20

1- . صدوق، کمال الدین، ص 352، طبرسی، اعلام الوری، ج 2، ص 238، ابن طاووس، مهج الدعوات، ص 332. «ای خدا! ای مهربان! ای بخشنده! ای حال به حال کننده دل ها، دلم را بر دین خودت ثابت و پابرجا بگردان».

دو سند در باب غیبت از کتاب حجت روایت کرده است.⁽¹⁾

علاوه بر آن، شاگرد معروف کلینی، ابوعبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی کاتب کتاب الکافی مشهور به «ابن زینب یا ابن ابی زینب» که از قدمای محدثین بزرگ شیعه می باشد، در کتاب نفیس و معتبر الغیبه این حدیث را به سند دیگر نیز روایت نموده است.⁽²⁾

همچنین شیخ اجل محمد بن علی بن حسین معروف به صدوق قدس سره که در سال 381 هجری قمری درگذشته است و صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه، یکی دیگر از کتب اربعه، در کتاب ارزنده کمال الدین و تمام النعمه که همواره مورد استناد و اعتماد علما و محققین بوده و هست، به سه طریق دیگر در باب «ما زوی عن الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام» این دعای شریف را روایت کرده است⁽³⁾ که در این سه کتاب معتبر مجموعاً به شش طریق روایت شده است.

لفظ این دعای شریف برحسب روایتی که در الکافی⁽⁴⁾، مقدم بر حدیث دیگر روایت شده و برحسب روایت الغیبه نعمانی⁽⁵⁾ و سه

ص: 21

1- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 337، 342.

2- . نعمانی، الغیبه، ص 170.

3- . صدوق، کمال الدین، ص 342 - 343، 512.

4- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 337.

5- . نعمانی، الغیبه، ص 170.

روایت کمال الدین (1) این است:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي». (2)

و در روایت دیگر الکافی که روایت 29 این باب است، متن دعا این است:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْهُ وَقَطُّ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي». (3)

که معلوم است اگرچه صحت صدور هر دو متن از امام علیه السلام محتمل و بلکه قابل قبول است؛ اما متن اول که به پنج سند روایت شده معتبرتر

ص: 22

1- . صدوق، کمال الدین، ص 342 - 343، 512.

2- . «خدایا خودت را به من بشناسان، اگر تو خودت را به من نشناسانی، من پیامبرت را نمی شناسم؛ خدایا پیامبرت را به من بشناسان، اگر پیامبر را به من نشناسانی، حجت تو را نخواهم شناخت؛ خدایا حجتت را به من بشناسان اگر حجتت را به من نشناسانی، از دینم گمراه خواهم شد».

3- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 342. «خدایا خودت را برایم بشناسان، یقیناً اگر تو خودت را برای من نشناسانی، من تو را نخواهم شناخت؛ خدایا پیامبرت را به من بشناسان، اگر تو پیامبرت را به من نشناسانی هرگز او را نخواهم شناخت؛ خدایا حجتت را به من بشناسان، اگر حجتت را به من نشناسانی، از دینم گمراه می شوم».

و جمله هایش زیباتر است. بدیهی است در صورت وحدت روایت و وحدت مضمون و اختلاف متن، به حکم:

«وَأِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ، وَعَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ»؛⁽¹⁾

«و ما (خاندان رسالت) امیران سخن هستیم که ریشه های آن در ما فرو رفته و شاخه هایش بر ما گسترده شده است».

باید متن فصیح تر و بلیغ تر را صادر دانست. لذا ما هم در این مقاله متن اول را در بحث و تفسیر می گذاریم.

اعتبار سند دعا

اعتبار سند این دعا با اینکه در این سه کتاب معتبر به سندهای متعدد روایت شده است و بعضی از شواهد دیگر نیز اعتبار آن را تأیید می نماید،⁽²⁾ انصافاً اطمینان به صدور آن از امام علیه السلام حاصل است.

ص: 23

1- نهج البلاغه، خطبه 233 (ج 1، ص 226)؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص 7.

2- از جمله مؤید صحت حدیثی که متضمن این دعاست، این است که صدوق در کمال الدین (ص 512) و طوسی در مصباح المتعجد (ص 411 - 416) دعای دیگری که طولانی است از جناب شیخ ابی عمرو عثمان بن سعید عمروی نایب خاص حضرت صاحب الامر^x روایت نموده است، و دعای مذکور به همین دعایی که ما از آن گفتگو می نماییم آغاز شده است، فقط به جای «لم أعرف نبیک»، «لم أعرف رسولک» فرموده است. این دعا نیز دعای شریفی است که سید بن طاووس در جمال الاسبوع فرموده است، که اگر از انجام آنچه ذکر کردیم، از تعقیب عصر جمعه عذر برای تو بود، پس بپرهیز از اینکه این دعا را مهمل گذاری و خدا را به آن نخوانی که ما این دعا را شناختیم از فضل خدا - جل جلاله - که ما را به آن مخصوص گردانید، پس بر آن اعتماد کن. ابن طاووس، جمال الاسبوع، ص 315 - 319.

علاوه بر آن، برفرض که در مثل این مورد سند ضعیف باشد، طبق قاعده تسامح در ادله سنن عمل می شود؛ اما به نظر حقیر، سند دعا واجد اعتبار کافی است و خواندن آن به نیت ورود جایز است.

پس از این مقدمه با استعانت از خداوند متعال برای اینکه به مفاد این دعا در حدّ بینش خود آگاهی یابیم، به شرح و تفسیر آن می پردازیم و اعتراف می کنیم که کلمات صادر از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از دعا و مواعظ و حقایق عرفانی و اخلاقی و تعالیم و رهنمودهای ایشان در نواحی گوناگون برتر از آن است که بتوان شرح تفسیر کامل بر آنها نگاشت و اگر بعضی فرازهای سخنان آن بزرگواران را بتوان شرح و تفسیر جامع نمود، آن هم کار همه کس نیست و فقط بزرگانی می توانند در این کار توفیق یابند که در غور و دقت در احادیث و سخنان ایشان روزگاری را صرف کرده و با مکتب آن عزیزان درگاه خدا آشنا باشند.

اما ضعیفانی چون مرا، غواصی در این دریای ژرف بیکران و پرواز به این قلّه های بلند علم و معرفت هرگز میسر نخواهد شد. باید از خرمن معارف بزرگان و پرورش یافتگان این مکتب کسب فیض، بینش و آگاهی نماییم و بدانیم در این مسیر که عالی ترین سیرهای کمالی بشر وجود دارد، هرچه جلو برویم و با بال سعی و خلوص بر قلّه هایی

بس بلند پرواز کنیم، در برابر صاحبان مراتب عالی تر مانند نوزادی می باشیم که تازه چشم به دیدار جهان گشوده و بیرون از محدوده گهواره و اطاقش جایی را ندیده باشد و در برابر شخصی که سفرهای بسیار کرده و دریاها و کوه ها و اقیانوس ها و شهرهای کوچک و بزرگ را دیده و به کرات آسمانی نیز سفر کرده، قرار گرفته باشد. با این اعتراف به ناتوانی و قصور و کوتاهی خود، شرح و تفسیر دعا را در دو بخش آغاز می نماییم.

بخش اول: لغات دعا.

بخش دوم: تفسیر دعا.

در پایان نیز، بحث کلی در فایده دعا خواهیم داشت.

ان شاء الله تعالی

ص: 25

بخش اول: لغات دعا

اشاره

ص: 27

«الله» اسم است از برای ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه بدون لحاظ و تعیین صفتی از صفات.

ابن خالویه در اعراب ثلاثین سوره می گوید:

«اسْمٌ لَا يَنْبَغِي إِلَّا لِلَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ»؛ (1)

«اسمی است که سزاوار نیست مگر برای الله بلندمرتبه».

و در قول خدای تعالی: (هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا) (2) گفته شده است؛ یعنی آیا در مشرق و مغرب خشکی و دریا و کوه و هموار و هر مکان و هر جایی احدی را که اسم او الله باشد، غیر از او می شناسی؟؛ یعنی نخواهی شناخت.

پیرامون این اسم، که به تصریح بعضی «اسم اعظم» است و در اینکه مشتق است یا مشتق نیست و مطالب دیگر، علمای بزرگ ادب و لغت

ص: 29

1- . ابن خالویه، اعراب ثلاثین سوره (سوره حمد).

2- . مریم، 65. «آیا برای او همنامی می دانی؟».

و فلسفه و عرفان بیانات و تحقیقات مهمی در کتاب های شرح اسماء الحسنی و کتاب های لغت و تفسیر و شرح ادعیه فرموده اند، که آوردن آن مباحث در این رساله خارج از ظرفیت آن است و اهل تحقیق و بررسی های عمیق را همان کتاب ها کافی و وافی است.

فقط در اینجا اجمالاً می گوئیم: «الله»، که از آن تعبیر به اسم جلاله می شود، دلالت دارد بر ذات جامع جمیع صفات کمال، مثل علم و قدرت و تقدّر و وحدت؛ بنابراین یک مسّ می بیشتر نخواهد داشت و این دلالت بر تفاوت نمی کند و این لفظ مقدّس مشتق باشد یا غیر مشتق و دلالتش بر ذات احدیت به وضع تعینی باشد یا تعینی. در هر صورت این لفظ دلالت بر آن ذات دارد و در لسان عربی بین اسمای حسنی، اسمی که به دلالت مطابقی این دلالت را داشته باشد، در نظر نیست مگر در مثل «هو» این ادّعا بشود.

راغب می گوید: اصل «الله»، اله است که همزه اش حذف شده و بر آن الف و لام تعریف وارد شده است و سپس مثل ابن خالویه به آیه شریفه (هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا⁽¹⁾) استشهاد نموده است.⁽²⁾ و بنابر آنکه مشتق باشد، چنان که از بعضی روایات نیز استفاده می شود، در اینکه اصل «الله» اله بوده است، اختلافی نیست. هر چند در اینکه همزه آن حذف شده

ص: 30

1- . مریم، 65 «آیا برای او همنامی می دانی؟».

2- . راغب اصفهانی، مفردات، ص 21.

و به جای آن الف و لام آورده شده است، یا اینکه الف و لام بر آن داخل شده و الف اصلی آن حذف شده است. به عبارت دیگر: در اینکه الف و لام تعویض است و قیاسی است یا تعویض نیست و به غیرقیاس است، اختلاف است. چنان که در سرّ قرائت آن به قطع همزه و نکات دیگر، بحث های ادبی لطیفی بین علمای نحو و ادب مطرح شده است که علاقه مندان می توانند آنها را در کتاب های نحو و ادب مطالعه فرمایند.

و در اصل اشتقاق «اله» نیز چند وجه فرموده اند:

وجه اول: اینکه اصل آن از «آله» (به فتح فاء و عین) است که اسم جنس است بر هر معبودی که به حقّ یا باطل عبادت شود؛ اعم از اینکه پرستنده معبود باطل فقط آن را معبود بداند و به ربوبیت «الله» معتقد باشد، مثل بسیاری از مشرکین، یا اینکه به ربوبیت آن و انصافش به صفات کمالیه ربانی قائل باشد.

پس به عکس آنچه که فرقه گمراه وهابیت و ابن تیمیه و پیروانش گمان کرده اند که کلمه توحید فقط دلالت بر توحید الوهیت و نفی شرک در معبودیت دارد و نفی شرک در ربوبیت و اثبات توحید در ربوبیت از آن استفاده نمی شود. این کلمه طیبه بر نفی مطلق شرک برای حضرت احدیت دلالت دارد؛ زیرا شرک در الوهیت و معبودیت، همچنان که گاه به اعتقاد باطلی مثل عقیده به اینکه شیء وجود تنزیلی خدا در عبادت اوست، حاصل می شود. گاه هم به عقاید باطل دیگر

ص: 31

مثلاً چیزی یا شخصی را در مثل امر خلق و رزق و اماته و احیا شریک خدا دانستن واقع می شود. پس وقتی گوینده این کلمه طیبه نفی هر معبود را نمود، چنان که نفی معبودی را که مشرک در عبادت به واسطه اعتقاد فاسدی آن را می پرستد، می نماید، معبودی را هم که مشرک در ربوبیت به واسطه اعتقادی از رقم دوم می پرستد، نیز نفی می نماید و نفی این دو معبود، نفی اصل و منشأ عقیده به معبودیت آنهاست و چون موارد شرک در عبادت و پرستش ظهور پیدا می کند، از این جهت نفی آن شده و با نفی لازم، نفی ملزوم (یعنی عقاید فاسدی که منشأ عبادت غیرخدا می گردد) نیز می شود.

بنابراین چنان نیست که کلمه توحید فقط شرک در الوهیت را - به معنایی که وهابی ها می گویند و مجامع با توحید ربوبیت می شمارند - نفی نماید و به نفی شرک در ربوبیت ارتباط نداشته باشد؛ بلکه وقتی معبود غیر او را نفی کردیم، هرگونه شریکی را هم برای او نفی نموده ایم و این در صورتی است که «الله» از «اله» (به فتح فاء و عین) مثل «عبد» لفظاً و معنأ باشد و الا برحسب اشتقاقات دیگر، این توهّم وهابی ها که می خواهند آن را مبدأ یک سلسله دعواهای باطل دیگر خود قرار دهند، بطلانش به صراحت معلوم است.

وجه دوم: این است که «الله» مشتق از «آله» بر وزن علم (به فتح فاء

و کسر عین) به معنای «تَحْيِير» است؛ چون عقول در درک حقیقت ذات و صفات او متحیر و ناتوانند، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

(يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا): (1)

«خدا با علم ازلی بر همه آینده و گذشته خلق آگاه است و خلق را هیچ به او احاطه و آگاهی نیست».

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

«كُلُّ دُونَ صِفَاتِهِ تَحْيِيرُ الصِّفَاتِ، وَصَلَّ هُنَاكَ تَصَارِيْفُ اللُّغَاتِ»: (2)

و نیز از آن حضرت روایت است که:

«كَلَّتِ الْأَلْسُنُ عَنْ غَايَةِ صِفَتِهِ وَالْعُقُولُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ»: (3)

نه ادراک بر کنه ذاتش رسد

نه فکرت به غور صفاتش رسد

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم

نه بر ذیل وصفش رسد دست فهم

و در دیوان منسوب به حضرت علی علیه السلام است:

ص: 33

1- . طه، 110.

2- . راغب اصفهانی، مفردات، ص 21. «در بیان صفات الهی بر شمردن صفت های زیبایی اثر وامانده و ناکارآمد شد و به کاربردن الفاظ گوناگون آنجا گم و بی اثر است».

3- . کفعمی، المصباح، ص 113؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 78، ص 176 - 177. «زبان ها از بیان وصف او و عقل ها از شناخت حقیقتش وامانده است».

كَيْفِيَّةُ الْمَرْءِ لَيْسَ الْمَرْءُ يُدْرِكُهَا

فَكَيْفَ كَيْفِيَّةُ الْجَبَّارِ فِي الْقَدَمِ

هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ الْأَشْيَاءَ مُبْتَدِعاً

فَكَيْفَ يُدْرِكُهُ مُسْتَحْدَثُ النَّسَمِ (1)

«انسان نمی تواند چگونگی خود را بشناسد، پس چگونه می تواند چگونگی خدا را بشناسد. خدایی که همه اشیا را از عدم به وجود آورده است، پس چگونه می تواند انسان حادث غیرقدیم، او را درک کند».

گفتم: همه ملک حسن سرمایه توست

خورشید فلک چو ذره در سایه توست

گفتا: غلطی ز ما نشان نتوان یافت

از ما تو هر آنچه دیده ای پایه توست

بنا بر این وجه، دلالت کلمه توحید بر نفی شرک در ربوبیت ظاهر و بی نیاز از بیان است.

وجه سوم: اینکه مشتق از «وله» است و بنابراین اصل «اله» هم «وله» است که واو آن به همزه بدل شده است. و خداوند متعال را به این جهت «اله» گویند که هر مخلوقی یا به تسخیر و یا به اختیار، مایل به اوست، چنان که می فرماید:

(كُلُّ قَدٍّ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ): (2)

«هریک از آنها نماز و تسبیح خود را می داند».

و نیز می فرماید:

ص: 34

1- دیوان امام علی علیه السلام، ص 518.

2- نور، 41.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ؛(1)

«موجودی نیست جز آنکه ذکرش تسبیح و ستایش حضرت اوست و لیکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید».

و نیز می فرماید:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ؛(2)

«ما به فرمان خدا آمده و به سوی او رجوع خواهیم کرد».

و در آیه دیگر فرمود:

وَلَوْ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ؛(3)

«هرچه در زمین و آسمان است، خواه ناخواه مطیع فرمان خداست و به سوی او رجوع خواهند کرد».

از این جهت است که بعضی گفته اند: «اللَّهُ مَحْبُوبُ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا». (4)

و این منافات ندارد که بعضی از افراد انسان به سبب برخی کاستی ها از او منحرف می شوند و سیر اختیاری خود را که باید به سوی او باشد، به قهقری مبدل کرده و از او دوری می جویند. باین حال، در سیر

ص: 35

1- . اسراء، 44.

2- . بقره، 156.

3- . آل عمران، 83.

4- . راغب اصفهانی، مفردات، ص 21.

کلی، همه به سوی او می روند و بازگشت همه به سوی اوست.

﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (1)

«پس منزّه و پاک است خدایی که ملک و ملکوت هر موجودی به دست قدرت اوست و همه شما به سوی او رجوع خواهید کرد».

در لسان العرب است که:

مَعْنَى وِلَاةٍ: أَنَّ الْخَلْقَ يَوْلَهُونَ إِلَيْهِ فِي حَوَائِجِهِمْ؛ وَيَضْرَعُونَ إِلَيْهِ فِيمَا يُصِيبُهُمْ وَيَفْرَعُونَ إِلَيْهِ فِي كُلِّ مَا يُنُوبُهُمْ. (2)

وجه چهارم: این است که از «آله، یلوه، لیاها» به معنای «احتجب» مشتق باشد؛ چون حقیقت ذات او پنهان و محتجب از عقول و ابصار بوده و دیده نمی شود. در قرآن مجید نیز به این معنا اشاره شده است:

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ (3)

«او را هیچ چشمی درک ننماید، و حال آنکه او بینندگان را مشاهده می کند و لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است».

ص: 36

1- .یس، 83.

2- .ابن منظور، لسان العرب، ج 13، ص 468.

3- .انعام، 103.

و اسم «الباطن» نیز بر آن دلالت دارد. و در حدیث است:

«إِنَّ اللَّهَ احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا احْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصَارِ، وَإِنَّ الْمَلَأَ الْأَعْلَى يَطْلُبُونَهُ كَمَا تَطْلُبُونَهُ أَنْتُمْ»؛ (1)

«خداوند متعال از عقل‌ها محجوب و پنهان است، چنان‌که از بصرها و چشم‌ها محجوب و پنهان است و به درستی که ملاً اعلی و فرشتگان بالا او را طلب می‌کنند، همچنان‌که شما طلب می‌نمایید».

بنابراین وجه، و وجه سوم نیز، دلالت کلمه توحید بر نفی شرک در ربوبیت ظاهر است.

وجه پنجم: این است که از «أله إلى فلان» مشتق است؛ یعنی به او سکون و آرام گرفت، به این جهت که عقول به او آرامش می‌یابد. و جهان بینی اهل توحید به شناخت او باوربخش و موجب اعتماد می‌گردد و دل‌ها به یاد او اطمینان پیدا می‌کند، چنان‌که می‌فرماید:

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ (2)

«آگاه باش تنها با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گردد»؛

ص: 37

1- . مجلسی، بحار الانوار، ج 66، ص 292.

2- . رعد، 28.

و در دعای عرفه است:

«مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ»؛⁽¹⁾

«چه چیزی را پیدا کرد کسی که تو را گم کرد؟ و چه چیزی را گم کرد کسی که تو را پیدا کرد؟».

وجه ششم: اینکه «اله» مشتق از «أله» (به فتح فاء و کسر عین) است که به معنای پناه جستن و پناه گرفتن باشد. و به خدا از این جهت «اله» گویند که پناه حقیقی و مفزع همه است. بنا بر این وجه و وجه پنجم نیز، کلمه توحید مطلق شریک را نفی می نماید. این بود عمده وجوه یا تمامی وجوهی که در مبدأ اشتقاق «اله» فرموده اند.

و اما «اللهم»؛ در چگونگی ترکیب آن فرموده اند: معنای آن «یا الله» است و کلمه «یا» به جهت تعظیم اسم جلاله از آن حذف شده و عوض آن میم مشدد در آخر آن آورده شده است و این از خصایص این اسم است؛ چنان که تاء قسم به آن اختصاص دارد.

فراء گفته است: اصل «اللهم»، «یا الله آمناً بالخير»⁽²⁾ است، یعنی ای خدا قصد کن ما را به خیر؛ ولی قول اول ارجح و اقوی است.

2. عرفان و معرفت

معرفت و عرفان؛ ادراک شیء است به اندیشه و تدبیر در اثر آن چیز،

ص: 38

1- . مجلسی، بحارالانوار، ج 95، ص 226.

2- . ر.ک: طریحی، مجمع البحرین، ج 6، ص 340؛ رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافی، ج 1، ص 384؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 77، ص 180.

که اخصّ از علم می باشد؛ زیرا علم مطلق ادراک است و به تفکّر در خود شیء نیز حاصل می شود. به عبارت دیگر می توان گفت: معرفت اعم است؛ زیرا علم ادراک حقیقت شیء است و معرفت ادراک شیء است؛ خواه به حقیقت باشد یا به ظاهر و آثار. بنا بر اینکه عرفان و معرفت اعم از معرفت حقیقت شیء یا آثار و وجوه آن باشد، حدیث شریف معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»⁽¹⁾ را این گونه می توان تفسیر نمود: هرکس حقیقت نفس خود را که مرکب و محتاج و دارای سایر صفات و مشخصاتی است که باری تعالی از آن منزّه است شناخت، پروردگار خود را که از این صفات منزّه است، می شناسد؛ و صورت عرفان اوّل، عرفان حقیقت نفس است و عرفان دوم، همان عرفان شیء و به چیزهایی است که از او سلب می شود و خارج از حقیقت ذات اوست.

و می توان تفسیر نمود: هرکس شناخت نفس خود را که محتاج و نیازمند به غیر و مصنوع و مخلوق و مملوک غیر و غیرمستقل بالذات و معلول و حادث است، خدا را که صانع و خالق و مالک و آفریننده و هستی بخش اوست، به بی نیازی و کمال و سایر صفات جلال و جمال می شناسد، که بنابراین وجه، عرفان و معرفت در هر دو جزء

ص: 39

1- . خوارزمی، المناقب، ص 375؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 2، ص 32.

حدیث به معنای عرفان آثار و تفکر در آثار و اوصاف نفس و رب حاصل شده و به معرفت حقیقت آنها ارتباط و دلالت ندارد.

و می توان تفسیر نمود: هرکس نفس خود را بشناسد به اینکه حقیقت آن را نمی توان شناخت و درک آن میسر نیست، پروردگار خود را نیز می شناسد به اینکه حقیقت وجود و کُنه ذاتش از دسترس ادراک بیرون است و بنا بر این وجه نیز، معرفت به حقیقت ذات تعلق نگرفته و با تدبّر در آثار حاصل شده است. و در این معنا شاعر می گوید:

تو که در علم خود زیون باشی

عارف کردگار چون باشی

و می توان تفسیر نمود: هرکس نفس خود را بشناسد که در اداره تمام اموری که مربوط به اوست از جسم و روح یگانه است و تمام اعضا و قوا تحت فرماندهی واحد قرار دارند، و اگر نظام اداره نفس، دو فرمانده و دو مدیر داشت، امور آن مختل و تباه می گشت، می فهمد که در کل جهان و تمام عالم امکان نیز اگر فرماندهی و مدیریت متعدد باشد، نظام عالم کائنات مختل و همه تباه می شوند؛ لذا خدا را به یگانگی و وحدت و بی شریکی می شناسد. بنا بر این وجه نیز عرفان به غیر حقیقت و کنه ذات تعلق گرفته و به تدبّر در آثار حاصل شده است.

تفسیر دیگر این است: هرکس نفس خود را بشناسد به اینکه دارای توانایی و علم و ادراک است - هر چند محدود - می شناسد آن کسی که

او را آفریده و این صفات را به او عطا کرده است، خود دارای تمام صفات کمالیه است؛ زیرا بدیهی است که «فاقد شیء معطی آن خواهد بود» و نیازمند، کسی را بی نیاز نخواهد کرد.

ذات نیافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش

و نیز به تدبیر و اندیشه می شناسد که این صفات را خودش به خودش نداده، چنان که خودش را خودش نیافریده است، پس می شناسد که بخشنده، هرچه از هستی و صفات جمال و جلال دارد، از خودش می باشد که این هستی و این صفات را به او عطا کرده است. بنا بر این وجه نیز، عرفان در هر دو جزء به تدبیر در آثار فراهم می شود.

سایر وجوهی که در تفسیر این حدیث می توان بیان کرد، نیز از این دو قسم خارج نیست؛⁽¹⁾ که یا معرفت نفس به حقیقت و به تدبیر در ذات آن حاصل شده و یا به تدبیر در اندیشه آثار آن.

اما معرفت «رب» بنا بر تمام وجوه، به تدبیر در آثار حاصل می شود. لذا گفته می شود: فلان کس خدا را می شناسد، و گفته نمی شود: خدا را

ص: 41

1- . وجوهی را که در تفسیر این حدیث فرموده اند، می توانید در کتاب مصباح الفلاح یا نفایس العرفان که هر دو از تألیفات مرحوم آیت الله ملا محمد جواد صافی گلپایگانی قدس سره - پدر نگارنده این رساله است - مطالعه فرمایید.

می داند؛ چون معرفت بشر به خدا به تدبّر در آثار اوست، نه به اندیشه در ذات او.

از سوی دیگر گفته می شود: خدا فلان چیز را می داند و گفته نمی شود: خدا فلان چیز را می شناسد؛ زیرا معرفت بر علمی اطلاق می شود که وصول به آن با تفکّر باشد و خدا از آن منزّه است؛ بلکه علم خدا حضوری و بدون سابقه تفکّر و اندیشه و غیر مسبوق به جهل و عدم است. گفته نشود: اگر معرفت باید مسبوق به تفکّر و تدبّر در آثار شیء باشد، پس اینکه گفته می شود: معرفه الله فطری است، و در قرآن مجید می فرماید:

(أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)؛ (1)

«در وجود خدا که فاطر آسمان ها و زمین است شکی نیست».

و در آیه دیگر می فرماید:

(وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ)؛ (2)

«و اگر از ایشان سؤال کنی که چه کسی آسمان ها و زمین را خلق کرده است هرآینه می گویند: خدا».

ص: 42

1- . ابراهیم، 10.

2- . لقمان، 25.

و بالجمله در این آیات و آیات دیگری از قرآن مجید، مثل آیه:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ

النَّاسَ عَلَيْهَا (1)﴾

«به جانب آیین اسلام روی آور و پیوسته از دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است، پیروی کن».

و از احادیث شریفه استفاده می شود که: معرفت خدا و رسول و امام فطری است و نیاز به تدبّر ندارد. مقصود از اینکه گفته می شود: دین فطری است، به یکی از دو معنا است: یکی اینکه دین بر بشر تحمیل نشده؛ بلکه با فطرت او موافق است و حرکت در مسیری است که انسان بالطبع و به فطرت باید داشته باشد و وقتی آن را بر او عرضه بدارند، از آن سر باز نزده و ابراز تنفر نمی نماید و دین حاجت فطری او را برمی آورد.

مثلاً فطرت بشر، خواهان عدالت و راغب و مشتاق به خیر و احسان است. از این جهت هر چه پیشنهاد عدالت بخش به او بدهند و او را به خیر و احسان، امانت و راستی، وفا و حفظ عهد، و رحم و انصاف دعوت نمایند، آن را طرد نمی نماید و اگر عوامل و موانعی بین او و فطرتش حجاب نشده باشد، از این گونه پیشنهادهای استقبال می کند.

همچنین چون نیاز به خداپرستی در فطرت بشر است و انسان

ص: 43

احساس می کند که فقیر و محتاج است، باید به یک نقطه ای که غنای مطلق و بی نیازی محض و قدرت نامحدود و علم غیرمتناهی باشد، خود را متصل و متکی نماید. او کسی را می خواهد که بتواند حواجج او را برآورد و او را در شداید و سختی های یاری دهد و یاد او آرام بخش روح و روانش باشد.

بشر بالذات خود را گمراه می بیند و هستی و تمام حیثیات خود را هر ساعت و هر دقیقه و ثانیه در معرض انواع خطرات می بیند و می خواهد به مرکزی که بر تمام کائنات حکم فرما و مسلط و محیط بوده و پناهگاه او از این خطرات باشد، اتکا و اعتماد کند؛ لذا وقتی دین را به مفهوم صحیحش، که برآورنده این تمایلات فطری است، به او عرضه بنمایند، بالفطره آن را قبول می کند؛ زیرا همان چیزی است که او می خواهد. این معنا از فطری بودن دین با اینکه می گوئیم: معرفت خدا به اندیشه در آثار بدون تفکر در ذات حاصل می شود، منافات ندارد.

معنای دیگر فطری بودن دین، این است که فطرت بشر آن را تأیید و تصدیق می نماید و از قضایایی است که اگرچه محتاج به قیاس و برهان است؛ اما قیاس و برهان آنها از خودشان جدا نیست و با آنها همراه و در آنها مطوی است، چنان که گفته اند: «قَضَايَا قِيَاسَاتُهَا مَعَهَا» و در بیان مثال برای آن گفته شده است: این قضیه که «عدد چهار زوج

است» فطری است؛ زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که عدد چهار قابل انقسام به دو عدد متساوی است و هر عدد قابل انقسام به دو عدد متساوی، زوج است، پس عدد چهار زوج است.

یا در همین مسئله «معرفه‌الله» می‌گوییم: این قضیه که «عالم، خدا و آفریننده دارد» فطری است؛ زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که عالم حادث و پدیده است و هر حادث و پدیده، آفریننده و پدیدآورنده دارد، پس عالم آفریننده دارد.

یا می‌گوییم: «عالم ناظم غیبی و نامرئی دارد» فطری است؛ زیرا دلیل آن از آن جدا نیست و آن مثل این قیاس و برهان است که عالم نظم و حساب دارد و هر چیزی که نظم و حساب داشته باشد، نظم دهنده دارد، یا هر نظم و حسابی ناظم دارد. پس عالم ناظم دارد، یا پس نظم و حساب عالم نیز ناظم دارد.

بنابراین، فطری بودن دین به حسب اصطلاحات اهل معقول و منطوق این است که: دلایل یک قضیه ای که مورد تصدیق قرار می‌گیرد، با خود او باشد. و این اصطلاح نیز با معنای لغوی عرفان و معرفت که به حقیقت اشیا تعلق نمی‌گیرد و به شناخت اموری مربوط است که با تفکر و اندیشه در آثار آنها شناخته می‌شوند، منافات ندارد؛ زیرا قضیه فطری هرگاه با آثاری که با موضوع آن قضیه فطری ارتباط داشته

باشد، همراه باشد و آن آثار دلیل آن باشد، شناخت آن قضیه، عرفان و معرفت خواهد بود.

و بالاخره سومین معنا برای فطری بودن دین، این است که: انسان خودبه خود و ناخودآگاه و بدون اینکه قصد و نیت قبلی داشته باشد، به سوی خدا متوجه می شود و در فرصت هایی دلش به سوی خدا کشیده شده و به یاد او می افتد. حتی مکرر شنیده و دیده شده است افرادی که در الحاد و زندقه بسیار متعصب و در عناد و لجاج با اهل توحید سخت استوار بودند، در طی جریان ها و حوادثی که در زندگی آنها روی داد، ناخودآگاه به سوی خدا متوجه شدند، یا عملیات و کارهایی از آنها سرزد که منشأ آن جز ایمان به عالم غیب و جهان دیگر، چیز دیگری نیست.

از جمله در هنگام ابتلا و گرفتاری ها، وقتی انسان امیدش از همه جا بریده و قطع شود، دلش به سوی او متوجه می شود، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَيْكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ﴾؛ (1)

ص: 46

«بگو: آیا می بینید اگر عذاب خدا یا روز قیامت برای شما آمد آیا غیر خدا را می خوانید اگر راستگو باشید؟ بلکه او را می خوانید».

و در حدیثی که در تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده، همین معنا بیان شده است. برحسب این حدیث، شخصی از امام صادق علیه السلام درباره خدا سؤال نمود، حضرت در پاسخ او فرمود:

«هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةً قَطُّ؟»؛

«آیا هرگز سوار کشتی شده ای؟».

عرض کرد: بله.

فرمود: آیا کشتی تو شکسته شده است در حالی که کشتی دیگری نباشد که تو را نجات دهد و شناگری ندانی که تو را بی نیاز کند؟

عرض کرد: بله.

فرمود: آیا دل تو متوجه شد به اینکه شیئی از اشیا هست که بتواند تو را از ورطه ای که در آن افتاده ای نجات دهد؟

عرض کرد: بله.

فرمود:

«فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنِّجَاءِ حَيْثُ

ص: 47

لَا مُنْجِي، وَعَلَى الْإِغَاثَةِ حَيْثُ لَا مُغِيثٌ»؛⁽¹⁾

«این شیء آن خدایی است که توانا بر نجات دادن است، هنگامی که نجات دهنده ای نیست، و توانا به فریادرسیدن است هنگامی که فریادرسنده ای نیست».

و چه نیکو سروده است در این معنا، مرحوم آیت الله والد قدس سره در گنج دانش:

شناسایی حقّ امری غریزی است

در این نکته حکم عقل طبیعی است

اگر افتی به دام ابتلائی

به جز او از که می جوئی رهایی

باری از جمله فرق های معرفت و علم این است که فرموده اند: ضدّ معرفت انکار است، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

(يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا)؛⁽²⁾

«نعمت خدا را شناخته، سپس انکار می کنند».

و می توان گفت: این هم اشعار دارد بر اینکه معرفت از اموری است که در فطرت انسان است، به آنچه که به آن تعلق می گیرد، جهل مطلق ندارد. لذا اگر آن را نفی کرد، انکار است. و جهل یا اعم از عدم معرفت و عدم علم است یا فقط ضدّ علم است. بدیهی است این دو

ص: 48

1- . تفسیر منسوب به امام عسکری، ص 22؛ صدوق، التوحید، ص 231؛ همو، معانی الاخبار، ص 5؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 3، ص 41.

2- . نحل، 83.

لفظ به گونه های دیگر استعمال می شوند و چنان نیست که کل مطلب در این دو لفظ (علم و معرفت) این باشد که ما برشمردیم؛ بلکه با مراجعه به کتب لغت و موارد استعمالات و بررسی های دقیق تر به نکات بیشتر می رسیم.

چنان که از همین بیاناتی که در اینجا نمودیم، معنا و تفسیر بعضی از احادیث، مثل حدیث معروف «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ»⁽¹⁾ مکشوف می گردد.

از پیرزنی پرسیدند: خدا را به چه شناختی؟ گفت: به گردش کردن این چرخ (اشاره نمود به چرخ که در پیش رو داشت) که تا او را نگردانم نمی گردد، پس چگونه چرخ گردون بدون گرداننده و محرک در حرکت است. لذا گفته اند: «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ»⁽²⁾.

بلی در طبع هر داننده ای هست

که با گردنده گرداننده ای هست

از آن چرخک که می گرداند آن پیر

قیاس چرخ گردون را همی گیر

اگرچه از ازل یابی درستش

نگردد تا نگردانی نخستش

هم بر این عجزه، عارف گفته می شود و هم بر آن فیلسوفی که همین برهان حرکت را با تفصیل و کشف حرکاتی که کل جهان و اعضا و اجزای آن را به این شکل در آورده، از حرکات اتمی تا کهکشانی و بالاتر و حرکت جوهری با قوی ترین تقریر علمی بیان می نماید و هیچ چیز

ص: 49

1- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 85؛ صدوق، التوحید، ص 286.

2- . «دین پیره زنان را داشته باشید».

و هیچ موجود را در این عالم از حرکت؛ بلکه حرکات گوناگون فارغ نمی بیند و از تماشای حرکات عالم حیوان، نبات، جماد، کرات و درک آنها سرمست معرفت و سرشار از لذت معنوی و عرفانی می شود، همه عارفند و همه او را می طلبند و شوریده و شیفته و واله اویند.

هرکس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

آری هم آن عارفی که می گوید:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ»؛

«چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را قبل از آن دیدم».

و هم آنکه می گوید:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ بَعْدَهُ»؛

«چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را بعد از آن دیدم».

و هم آن عارف موحد و یکتاشناسی که مصداق این شعر می باشد.

هرگز حدیث حاضر غایب شنیده ای

من در میان جمع و دلم جای دیگر است

بلکه خود را هم فراموش می کند و فریاد می زند:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا سِوَى اللَّهِ»؛

«چیزی را ندیدم به جز خدا».

اما در اصطلاح عرفان و عرفای حقیقی، عارف صورتان مجازی که ریاضات حقه و شرعی را ترک کرده و به اوراد و اذکار و ترتیبات مبتدع

و غیروارده از مبدأ وحی و خواندن اشعار و غزلیات سرگرم کننده و تعالیم افراد منحرف را به جای تعالیم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام برنامه خود قرار داده و ترک دنیا را به ترک امر به معروف و نهی از منکر و مداخله نداشتن در امور اجتماعی می دانند و می خواهند با همه در مسلک صلح کل باشند، عارف نمی گویند؛ بلکه عارف کسی است که در معرفت خدا و معرفت انبیا و اوصیا که اولیای مسلّم اویند و معرفت شریعت و احکام او و سلوک راه آنها بیش از حدّ متعارف به مقاماتی رسیده و به درجاتی نایل شده باشد.

3. نفس

اشاره

نفس در لسان عرب و کتاب و سنّت و اشعار و بیانات فارسی و عربی، در معانی متعدد استعمال شده است که به بعضی از موارد آن اشاره می شود.

1- معنای اول این است که نفس گفته می شود و از آن، حیثیت و ناحیه وجود انسان قصد می شود که اگر کنترل نشود و عقل با کمک نیروی بازدارنده ایمان آن را در حدّ اعتدال بین افراط و تقریط نگاه ندارد، سبب شقاوت و سقوط انسان می گردد، باید عقل با نیروی بازدارنده و راننده ایمان، نفوسی را که سستی و وقوف و عقب ماندگی و تنبلی دارند به پیش براند و نفوس حادّ و سرکش و افراطی را از طغیان بازدارد.

این بُعد وجود انسان، همان غرایز گوناگون او مثل غریزه شهوت،

ص: 51

غضب، حبّ نفس، حبّ جاه و سایر میل ها و غرایز است، اگرچه همه را تحت سه قوه «شهویه و غضبیه و واهمه» می شمارند، وجود انسان، میدان عملیات این غرایز و تنازع آنهاست و به این ملاحظه، «نفس در برابر عقل» گفته می شود.

در قرآن مجید می فرماید:

(وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ)؛(1)

«هرکس از ایستگاهی که در برابر پروردگارش دارد(مقام رب) بترسد و نفس را از هواوهوس بازدارد، به تحقیق که بهشت جایگاه اوست».

هوایی که در این آیه ذکر شده، ظاهراً همان هوای نفس و تأثیر غریزه زیاده طلبی بشر در غرایز دیگر است. زیاده جویی های نفس در اعمال غرایز و میل او به خوش گذرانی و عیش و تن پروری و بیکاری و افراط در هوای نفس است که باید نفس را از آن بازداشت و در این راه انسان باید تا آنجا جلو برود و ترقی کند که دواعی نفسانی در اعمال این غرایز را در خود بمیراند، و معنای «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»(2) را در خود حاصل سازد.

ص: 52

1- . نازعات، 40 - 41.

2- . مجلسی، بحارالانوار، ج 69، ص 59.

با این نفس باید مجاهده کرد؛ جهاد اکبری که پیغمبر صلی الله علیه و آله به مردمی که از جهاد با دشمن خدا برگشته بودند، فرمود:

«مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ»؛⁽¹⁾

همین جهاد با نفس است که بسیار دشوار است و حتی بعضی از عواملی که در جهاد با کفار یار و مددکار انسانند یا حداقل مانع نیستند، در اینجا در کنار نفس، با شخص مجاهد در ستیزند. و چه بسا انسان گمان کند که نفس را رام کرده و بر آن مسلط شده است، در حالی که همین گمان، از تسویلات و اغواتات نفس است و چنان نفس او را در معرکه های مختلف مغلوب می نماید که بسا جبران آن شکست به زودی ممکن نگردد.

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست

کو به دریاها نگردد کم و کاست

نفس را هفتصد سر است و هر سری

از ثری بگذشته تا تحت الثری

اگر انسان زمام نفس را در اختیار بگیرد، نفس یار و مددکار او در سلوک طریق کمال و سیر الی الله خواهد شد و از سوی دیگر: اگر آن را به حال خود واگذارد، تقاضاهای عجیب و غریب و مهلک و وحشتناک از او می نماید و هرچه بیشتر به تقاضای او توجه کند، تقاضاهای خطرناک او بیشتر می شود.

ص: 53

1- . کلینی، الکافی، ج 5، ص 13؛ صدوق، الامالی، ص 553؛ همو، معانی الاخبار، ص 160؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج 15، ص 161 - 163.

النَّفْسُ رَاغِبَةٌ إِذَا رَغَبَتْهَا

وَإِذَا تَرَدُّدٌ إِلَى قَلِيلٍ يَقْنَعُ (1)

باری، چه بسیار قهرمانان و زورمندان که در میدان نبرد با نفس مانند گنجشکی ضعیف، خوار و ذلیل می باشند.

مردی، گمان مبر که به پنجه است و زور کتف

با نفس اگر برآیی دانم که شاطری

با شیر مردیت سگ ابلیس صید کرد

ای بی هنر بمیر که از گربه کمتری

و از بهترین اشعاری که وضع نفس و چگونگی موضع گیری در برابر آن را تشریح می کند، این اشعار «بوصیری» در قصیده معروف به «قصیده البرده» است.

النَّفْسُ كَالطُّفْلِ إِنْ تَهْمَلُهُ شَبَّ عَلَى

حُبِّ الرِّضَاعِ، وَإِنْ تَقْطُمُهُ يَنْفَطِمَ

كَمْ حُسْنَتْ لَذَّةُ اللَّمْرِ قَاتِلُهُ

مِنْ حَيْثُ لَمْ يَدْرِ أَنَّ السَّمَّ فِي الدَّسَمِ

وَخَالِفِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانَ وَأَعْصِمَهُمَا

وَإِنْ هُمَا مَحْضَاكَ النَّصْحَ فَاتَّهِم (2)

در حدیث است:

«جَاهِدْ هَوَاكَ كَمَا تُجَاهِدُ عَدُوَّكَ»؛ (3)

«با هوای نفست بجنگ کما اینکه با دشمنت جنگ می کنی».

ص: 54

1- «نفس وقتی به آن رو بدهی زیاده خواهی کند و اگر به کم برگردانده شود به آن قناعت می کند».

2- بوصیری، قصیده البرده، تراثنا، ش 23، ص 173 - 175. «نفس مانند کودک است که اگر او را به حال خود بگذاری، بر دوستی شیرخوارگی به بار می آید و اگر از شیر بازگیری، باز گرفته می شود. چه بسا نیک جلوه می کند برای آدم لذتی که کشنده اوست، از آن جهت

که نمی‌داند سمّ در چربی است. و مخالفت کن نفس و شیطان را و نافرمانی کن آنها را و اگر تو را خالصانه خیرخواهی نمایند، آنها را متهم بشمار و به آن بدبین باش.».

3- . صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 410؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج 15، ص 280.

از این حدیث و بعضی احادیث دیگر استفاده می شود که نفس به خودی خود مذمتی ندارد؛ بلکه متابعت هوای او و تحت ضوابط عقلی و شرعی قرارندادن او، مذموم و خطرناک است.

چنان که در نهج البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است:

«إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ؛ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ»؛ (1)

«همانا ترسناک ترین چیزی که من برای شما می ترسم، دو چیز است: تبعیت هواوهوس و طولانی کردن آرزوها، که تبعیت هوا و نفس از حق جلوگیری می کند و طولانی کردن آرزوها آخرت را به باد فراموشی می سپارد».

2- معنای دوم این است که گاهی نفس گفته می شود و از آن، یکی از حالات و شئون مختلف آن قصد می شود؛ مانند «نفس اماره» که صاحب خود را به بدی امر می کند، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

«وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»؛ (2)

«تبرئه نمی کنم نفس خود را، به تحقیق که نفس هر آینه

بسیار امرکننده به بدی است مگر آنچه را خدا رحم کند».

ص: 55

1- . نهج البلاغه، خطبه 42 (ج 1، ص 92).

2- . یوسف، 53.

اگر الف و لام در کلمه «النفس» برای جنس یا استغراق باشد؛ ظاهر آن این است که جنس نفس یا هر نفسی اّماره به سوء است؛ اّما با توجّه به آیات دیگر و احادیث و روایات و اینکه فطرت بشر بر هدایت و مسیر راه صواب است، این احتمال مردود است، چنان که در حدیث است: امام زین العابدین علیه السلام در برابر این سخن حسن بصری که گفت:

«الْعَجَبُ مِمَّنْ نَجَا كَيْفَ نَجَا»؛

«تعجب دارم از کسی که نجات یافت، چگونه نجات یافت».

فرمود:

«الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ»؛⁽¹⁾

«تعجب دارم از کسی که هلاک گردید چگونه (و چرا) هلاک گردید».

سخن حسن بصری بر این مبناست که: سیر عادی هرکسی به سوی هلاکت است، لذا اگر کسی نجات یافت جای شگفتی است؛ ولی رهنمود امام علیه السلام این است که مسیر عادی هرکسی به سوی رستگاری و کمال و رسیدن به قرب الهی و وصال معنوی است؛ لذا اگر کسی نجات یافت، جای تعجب نیست که با فطرتی که انسان دارد و با

ص: 56

1- ر.ک: سید مرتضی، امالی، ج 1، ص 113؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 75، ص 153.

وسایل و نعمت هایی که در اختیار دارد و می تواند از همه، در سیر الی الله تعالی یاری بگیرد و همه را با خود همکار سازد و باین همه هدایت های فطری و عقلی و شرعی هلاک گردد، این هلاکت جای تعجب است.

بنابراین ظاهراً الف و لام در کلمه «النفس» برای عهد است و مقصود همان نفس اماره است و مراد از نفس اماره هم نفس انسان در حال سقوط و سیرهای حیوانی اوست و در روایاتی که در مذمت نفس رسیده، مراد همین نفس است و دستوراتی که برای تهذیب و تزکیه نفس و جهاد با آن رسیده یا مستقیماً به جهاد با این نفس نظر دارند یا پیشگیری هایی را پیشنهاد می نمایند که نفس انسان متمایل به این حال نگردد و در سیر کمالی خود فعال تر شود.

مقامات چهارگانه ای که علمای اخلاق با استفاده از راهنمایی های قرآن مجید و اهل بیت طی آن مقامات را توصیه نموده اند، یا خط جهاد با نفس است و یا مربوط به تکمیل نفس این مقامات، عبارتند از: «محاسبه» و «مشارطه» و «معاتبه» و «معاقبه»، چنان که در احادیث نیز وارد شده است:

«حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا، وَزِنُوا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا، وَتَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ»؛⁽¹⁾

ص: 57

1- . حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 16، ص 99؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 67، ص 73.

«محاسبه نمایید خود را پیش از اینکه در معرض حساب روز قیامت قرار بگیرید، و بسنجید آن را پیش از آن که سنجیده شوید و برای حساب روز قیامت آماده گردید».

و در روایات است: شخصی از بنی اسرائیل چهل سال عبادت کرد و سپس قربانی نمود، قربانی او مقبول نشد. نفس خود را مورد عتاب و سرزنش قرار داد و گفت:

«مَا أُوتِيْتُ إِلَّا مِنْكَ وَمَا الذَّنْبُ إِلَّا لَكَ»؛⁽¹⁾

«به من وارد نشد (آنچه وارد شد) مگر از تو و گناه نیست مگر برای تو».

به او خطاب شد: توبیخی که به نفس خود کردی، از عبادت چهل ساله ات بهتر است.

و در «مشارطه» می توان نذر زجر از گناه را مثال آورد، چنان که در «معاقبه» نیز می توان به کفارات استشهاد نمود. باری، از نام های دیگری که نفس به مناسبت شئون و حالات دیگر دارد؛ یکی «نفس لوامه» و دیگری «نفس مطمئنه» است.

ص: 58

1- . حمیری قمی، قرب الاسناد، ص 392؛ طبرسی، مشکاه الانوار، ص 430؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 68، ص 228.

«نفس لَوَامِه» عبارت است از نفسی که صاحب خود را بر گناهی که از او صادر شده و بر آنچه از منافع حقیقی و کمالات انسانی و درجات اخروی از او فوت می شود، ملامت می نماید.

و این از علایم ایمان است که اگر از شخص گناهی صادر شود و پشیمان نگردد، به حکم:

«مَنْ لَمْ يَنْدَمْ عَلَى ذَنْبٍ اَزْ تَكْبَهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ»؛⁽¹⁾

«کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب شده، مؤمن نیست».

و اگر پشیمان شود، لازمه آن، ملامت و سرزنش نفس است بر گناهی که از او صادر شده است.

و نیز در روایت است: مؤمن گناه خود را مانند صخره و سنگ بزرگی می بیند که می ترسد بر او فرود آید، و کافر گناه را مثل مگسی می بیند که بر بینی او نشسته باشد.

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ صَخْرَةٌ يَخَافُ أَنْ تَقَعَ عَلَيْهِ، وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ ذُبَابٌ مَرَّ عَلَى أَنْفِهِ».⁽²⁾

ص: 59

1- این عبارت برگرفته از روایات است و خودش لفظ روایت نیست؛ رجوع شود به: صدوق، التوحید، ص 408؛ طبرسی، مشکاه الانوار، ص 566؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 15، ص 336؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 8، ص 351.

2- طوسی، الامالی، ص 527؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص 460؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 74، ص 77.

و این نفس لَوَامَه همان نفسی است که در قرآن مجید می فرماید:

(وَلَا أُفْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ)؛ (1)

«نه سوگند به نفسی که بسیار ملامت کننده است».

به هر حال از آیات و روایات، مدح نفس لوامه استفاده می شود و صاحب چنین نفسی باید آن را علامت بیداری وجدان و آگاهی باطن و ضمیر و غنیمت بداند و در نیل به مراتب بالاتر تلاش کند.

نفس مطمئنه

«نفس مطمئنه» نفسی است که صاحب آن به عقاید حقّه و ثواب و عقاب اطمینان یافته و آرامش دارد، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف اهل تقوا می فرماید:

«فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ»؛ (2)

«پرهیزکاران نسبت به بهشت مانند کسانی هستند که آن را دیده و به نعمت آن نایل شده باشند و نسبت به آتش، مانند کسانی هستند که آن را دیده و در آن معذب شده باشند».

ص: 60

1- . قیامه، 2.

2- . نهج البلاغه، خطبه 193 (ج 2، ص 161)؛ اسکافی، التمهیص، ص 71؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص 159.

و در روایتی که مربوط به جوانی از انصار است (برحسب بعضی روایات حارثه بن مالک انصاری نام داشت) نیز نظیر همین جمله هست.

این حال اطمینان نفس که از آثار یقین است، از شئون ممتاز نفس است و درجات سعادت بستگی به درجات این اطمینان دارد و از شئون آن، رضا و تسلیم و توکل و تقویض است که شرح آن در اینجا اطاله کلام و زاید بر مقام شمرده می شود.

این مقام است که به موجب قرآن مجید، صاحبش به خطاب:

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَأَدْخُلِي جَنَّتِي؛ (1)

«ای نفسی قدسی و دل آرام (به یاد خدا) امروز به حضور پروردگارت باز آی که

تو خوشنود (به نعمت های ابدی او) و او راضی از (اعمال نیک توست)، باز آی و در صف بندگان خاص من در آی و در بهشت (رضوان) من داخل شو».

سرافراز می شود، چنان که در الکافی است که از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال شد:

«هَلْ يُكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَىٰ قَبْضِ رُوحِهِ؟» (2)

«آیا مؤمن بر قبض روحش اکراه می شود؟».

ص: 61

1- . فجر، 27 - 30.

2- . کلینی، الکافی، ج 3، ص 127 - 128؛ ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ج 6، ص 196.

فرمود: «لا والله؛ نه به خدا سوگند! به تحقیق وقتی ملک الموت برای قبض روح او می آید، جزع و بی تابی می کند. ملک الموت به او می گوید: جزع نکن به خدا سوگند من به تو مهربان تر از پدرت هستم اگر حاضر بود. سپس می گوید: نگاه کن! نگاه می کند انوار محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام را می بیند. ملک الموت به او می گوید: اینها هستند رفقای تو در بهشت، در این حالت هیچ چیزی برای او از قبض روحش خوشایندتر نیست».

بدیهی است این نفس مطمئنه نیز مراتب متعددی دارد، چنان که یقین نیز دارای مراتب و درجاتی است تا برسد به مرتبه بلند سیدالشهدا حسین علیه السلام که بالاترین مراتب اطمینان نفس را دارا بود و در حرکت تاریخی کربلا، از آغاز تا پایان، بر سر موضع الهی خود ایستاد و مصائب جانکاه، که شجاع ترین و دلاورترین افراد را سست می نماید و از انجام تصمیم و تعقیب هدف باز می دارد، او را از انجام تصمیم و تعقیب هدف مقدسش باز نداشت. لذا آیات آخر سوره فجر: (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ) (به نام آن حضرت نام گذاری شده است. و در روایت است:

«إِقْرُؤُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَنَوَافِلِكُمْ؛ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام»؛⁽¹⁾

ص: 62

1- . صدوق، ثواب الاعمال، ص 123؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 10، ص 341؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 24، ص 93؛ ج 44، ص 218؛ ج 89، ص 323.

«بخوانید سوره فجر را در فریضه ها و نافله هایتان؛ زیرا آن، سوره حسین علیه السلام است».

3- سومین معنای نفس، ذات شیء و خود شیء است، مثل اینکه در قرآن مجید می فرماید:

(سُنُّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ)؛ (1)

«ما آیات قدرت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً روشن می گردانیم تا آشکار شود که آن حق است».

و همچنین می فرماید:

(وَفِي اَنْفُسِكُمْ اَفْلا تَبْصُرُوْنَ)؛ (2)

«آیا در خودتان به چشم بصیرت نمی نگرید؟».

و مثل «نفسک» در همین دعای معرفت.

گفته نشود: این معنا با اضافه آن به ضمیر مخاطب یا غایب یا ضمیر نفس یا ظاهری که به معنای آنها باشد، منافات دارد؛ زیرا علتش این است که در اینجا، فایده اضافه این است که نفس مضاف الیه مقصود است و در واقع این اضافه، تعیین کننده نفس می شود و آن را از اطلاقی که دارد خارج می نماید و به این اعتبار، دوئیت بین مضاف

ص: 63

1- . فصلت، 53.

2- . ذاریات، 21.

و مضاف الیه حاصل است، مثل اینکه می‌گوییم: خود شما، و شخص شما.

4- چهارمین معنای نفس، روح و جان است، چنان که در این آیه است:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا)؛ (1)

«خدا وقت مرگ، ارواح را می‌گیرد و آن را که هنوز مرگش فرا نرسیده در خواب روحش را می‌گیرد».

و در شعر منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است:

نَفْسِي عَلَى زَفْرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ

يَا لَيْتَهَا حَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ (2)

و شاید از این قسم باشد قول کسی که می‌گوید:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ»؛

«قسم به خدایی که جانم در دست اوست».

4. نبی و نبوت

راغب می‌گوید: «نبوت» سفارت بین خدا و بین خردمندان از بندگان او برای برطرف کردن علت آنان در امر معاش و معاد است.

و نبی را برای اینکه خبردهنده است به آنچه عقل‌های پاک به سوی آن آرام می‌گیرند، «نبی» می‌گویند. و صحیح است که فعیل به معنی فاعل

ص: 64

1- زمر، 42.

2- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 207. «جانم در بند آه و ناله هایش گرفتار است، ای کاش همراه ناله‌ها از بدنم بیرون می‌آمد».

باشد؛ یعنی خبردهنده، (1) چنان که در قرآن مجید می فرماید:

(تَبَيَّنْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)؛ (2)

«(به پیامبر گفت:) بندگانم را آگاه کن که من بخشنده مهربانم».

5. رسول

«رسول» به معنای فرستاده و پیامبر و پیام آور است، و چنان که راغب می گوید: (3) گاه به سخن و پیامی که برده می شود، رسول گفته می شود، چنان که بر شخصی که رسالت را تحمل می کند نیز رسول گفته می شود و رسول و رُسُل بر انبیا و ملائکه اطلاق می شود و بر کسی که برای انجام کاری فرستاده شده باشد، نیز رسول گفته می شود، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

(تَوَفَّيْتَهُ رُسُلَنَا وَهُمْ لَا يُفْرِطُونَ)؛ (4)

«رسولان ما او را می میرانند و در قبض روح آنها هیچ تقصیری نخواهند کرد».

و موارد اطلاعات آن، اعم است از امری که رسول برای آن ارسال شده،

ص: 65

1- . راغب اصفهانی، مفردات، ص 489.

2- . حجر، 49.

3- . راغب اصفهانی، مفردات، ص 195.

4- . انعام، 61.

محبوب کسانی باشد که به سوی آنها فرستاده شده یا مکروه آنها باشد.

بنابر آنچه گفته شد، می توان گفت: فرق نبی و رسول این است که در مفهوم نبی، رسالت و پیام آوری نیست، نه به این معنا که نبی، رسول نباشد؛ بلکه شخصی را رسول و نبی می گویند؛ از این لحاظ که خبردهنده و خبرداده شده از خدا و حقایق غیبی و احکام و اموری است که به او وحی می شود، به او نبی می گویند. و از لحاظ اینکه فرستاده و حاصل رسالت و مأمور به تبلیغ است، به او رسول گفته می شود. بنابراین ممکن است در قسمتی از خبرهایی که می دهد پیام آور نباشد و خبردهنده و نبی باشد، مثل بسیاری از خبرهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غیر قرآن مجید از گذشته و آینده و امور غیبی و اوضاع بهشت و جهنم و صنوف فرشتگان و امثال آن داده اند، که این خبرها به عنوان پیام از سوی خدا برای مردم بیان نشده؛ بلکه خبرهایی است که پیام آور از سوی خدا و شخصی که با عالم غیب ارتباط و اتصال دارد، از آن خبر می دهد.

اما رسالت همه جا با نبوت توأم است و به همان حیثیتی که رسالت اطلاق می شود، نبوت هم اطلاق می گردد و وجه صحّت حمل رسول، وجه صحّت حمل نبی بر صاحب رسالت می باشد. بنابراین مفهوم نبی و نبوت اعم از رسول و رسالت است؛ اما لزومی ندارد که مثل اعم

ص: 66

و اخص مطلق، اعم دو مصداق داشته باشد؛ بلکه می توان گفت: نبی و رسول مصداقاً واحدند و نبی بر غیر رسول اطلاق نمی شود، هر چند اطلاق آن بر رسول به لحاظ جهت است که اعم از رسالت است.

و اگر این جهت را که نبی و رسول مصداقاً واحدند، قبول نکنیم و گفته شود: چون بر بعضی از انبیای بنی اسرائیل با اینکه رسالت و پیامی برای قوم نداشتند، نبی اطلاق شده است، بنابراین هر رسولی نبی است و هر نبی ای رسول نیست.

پاسخش این است که: به هر صورت، اطلاق نبی بر رسول به لحاظ همان حیثیتی است که بر نبی غیر مرسل اطلاق می شود.

علاوه براین، نکته دیگری که محتمل است از آیه شریفه:

(فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ)؛ (1)

«خدا رسولان را فرستاد تا نیکوکاران را بشارت دهند و بدکاران را بترسانند».

استفاده شود، این است که خدا انبیا را مبعوث فرمود؛ یعنی پس از آنکه دارای مقام و منصب نبوت (هر چند به معنای خبر داده شده و اسم مفعولی باشد) شدند، آنها را برانگیخت و به رسالت فرستاد. بنابراین امکان دارد به این نحو واقع شده باشد که پیغمبران قبل از رسالت به

ص: 67

مقام نبوت نایل شده باشند، مگر در مواردی که تصریح به نحو دیگر شده باشد. و در آنچه گفته شد، فرقی نیست بین اینکه نبی مشتق از «نبا» باشد یا اینکه مشتق از «نبوت» به معنای بلندی رتبه و علو شأن باشد، و بنابر تمام وجوهی که گفته شد، و وجوه و احتمالات دیگر «خاتم النبیین» به معنای خاتم تمام انبیا و رسل می باشد، به خلاف «خاتم المرسلین» که صراحت «خاتم النبیین» را ندارد.

ممکن است گفته شود: برحسب بعضی وجوهی که در فرق این دو کلمه گفته شده است، فقط دلالت بر ختم رسالت و پایان سفارت بین خدا و خلق دارد و لذا «خاتم النبیین» به صراحت دلالت بر پایان نبوت و رسالت دارد، هرچند گفته شود: نبی بر کسی که به واسطه خواب از خدا خبر می دهد، نیز اطلاق می شود؛ چون پرواضح است که مقصود این نیست که نبی فقط بر کسی که از خواب خبر می دهد، اطلاق می شود؛ بلکه مقصود این است که اطلاق نبی بر کسی که به واسطه مشاهده فرشته، یا تلقی مستقیم وحی، یا همه وسایط ممکن، از خدا خبر می دهد، صحیح است. و در قرآن و حدیث و شعر و کل لسان عرب بسیار است و بر کسی که فقط از خواب خبر می دهد، نیز مجوز استعمال دارد. و اگر در موردی استعمال شد که قرینه ای بر اراده خصوص این معنا بود، مخالف لغت و اصطلاح نمی باشد.

«حجّت» آن چیزی است که بر صحت یکی از دو طرف تقيض، مثل وجود و عدم چیزی به آن استدلال و احتجاج می شود. همچنین دلالتی است که بیانگر راه مستقیم باشد و حجج الهی (حجّت های خدا) هر چیزی است که خدا به آن بر بندگان خود احتجاج نماید، یا به وسیله آن، بندگان خود را به سوی خود هدایت کرده باشد.

بنابراین، معجزات انبیا همه حجّت است، کل عالم حجّت است، تمام آیات الهی و نعمت های غیرمتناهی، هر پدیده و هر مخلوق و اعضا و اجزای آنها و نظاماتی که در آنها برقرار است، همه حجّتند. جنبندگان دریا و صحرا و هوا، گیاهان و گل ها، درختان و برگ ها و شکوفه های آنها، و آسمان و زمین و آنچه در آنهاست، همه حجّت های خدایند که: «اگر تمام درخت های روی زمین قلم باشند و هفت دریا دوات گردند (و بخواهند کلمات و آیات و حجّت های حقّ تعالی را بنویسند) کلمات الهی تمام نخواهد شد».

(وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ): (1)

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

ص: 69

هر فرد از افراد انسان، خود و چشم و گوش و زبان و مغز و خون و استخوان و پوست و اعضای ظاهر و باطن و سلول ها و گلبول های سفید و قرمز بر خودش و بر دیگران حجت است. عمر و زندگی و تندرستی و خلاصه همه چیز و همه اوضاع و فرازونشیب های آگاهی بخش و مناظر مختلف، همه و همه حجّتند، که اگر انسان به آگاهی نرسیده و این همه آیات را ندیده و از خط منحرف شده باشد، همه این حجّت ها علیه او اقامه شده و او را محکوم می نمایند و راه عذر را بر او می بندند. قرآن مجید کتاب خدا و معجزه باقی حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و احکام و هدایت هایش بر همه بشریت حجت است و آیات آن نیز هرکدام حجت است. علاوه بر آنکه در خود آیات احتیاج و اقامه حجت بر معارف و عقاید دینی شده باشد. از بزرگ ترین حجّت های الهی یکی عقل است و دیگر نعمت وحی و نبوّت انبیا و امامت اوصیاست که استمرار هدایت پیغمبران می باشد.

عقل، نورافکن نیرومند و پرتابشی است که درون جان انسان را روشن می سازد و خیر و شر و نیک و بد را تمیز می دهد و خدای تعالی به وسیله آن انسان را بر سایر موجودات زنده این کره خاکی برتری داده است.

«نبوّت و امامت» نیز ظهور اسم «الهدای» و راهنمای عقل و میزان و معیار و نگهبان اعتدال و رساننده و مبین برنامه های الهی و نسخه های سعادت فکری و عملی انسانند.

بشر از طریق نبوت انبیا و امامت اوصیا، به برنامه های سعادت روح و جسم و دنیا و آخرت و معارف یقینی هدایت می شود و از چشمه زلال علوم و آگاهی های آن می نوشد.

اگر انبیا نبودند و خداوند آنها را نفرستاده بود، هیچ راه قطعی و یقینی در اختیار بشر قرار نمی گرفت. فلاسفه و حکما با آن همه فریاد و طمطراق نتوانسته اند در مسائلی که فکر بشر را به خود مشغول نموده به یک زبان حرف بزنند و به طور قطع نظر بدهند، حتی بسا یک فیلسوف در دوره زندگی اش، در این مسائل نظرات مختلف اظهار نموده و سرگردانی خود را در این مسائل آشکار می کند.

اما این انبیا و اوصیا بودند که همه یک زبان و باکمال قاطعیت و سرشار از ایمان و یقین، این مسائل را برای بشر بازگو کردند و تاریکی ها و تحیرها و ضلالت ها را از میان بردند.

هیچ صنفی از اصناف بشر به قدر این صنف بر بشریت حق ندارد، لذا اینها حجج الهی هستند و اعظم و اتم آنها، شخص مقدس خاتم الانبیا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و خلفا و جانشینان آن حضرت، علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده فرزند آن بزرگوار علیه السلام می باشند.

و اگرچه آن طور که گفته شد، حجّت های الهی بی شمار است و همه و هرچه هست حجّتند؛ اما ظهور حجّت این چهارده تن چنان است که همه حجج تحت الشعاع آنها قرار گرفته و هر وقت

حجت و حجج گفته شود، این ذوات مقدسه از آن فهمیده می شود.

و امروز حجت مطلق، ولیّ الله اعظم، حضرت صاحب الزمان مهدی منتظر علیه السلام می باشد و چنان اسم حجت به این ذوات شریفه اختصاص یافته که بسیاری از کتاب های مربوط به امامت و حالات شریف آنها را کتاب الحجّه یا «الامامه» نام نهاده اند، مانند کتاب «الحجّه» از ابواب کتاب شریف الکافی، تألیف شیخ اجلّ اقدم کلینی قدس سره؛ بلکه از حدیث شریف مروی از امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه⁽¹⁾ و کتاب های دیگر از سنّی و شیعه استفاده می شود که: اگر زمین بدون حجّت باقی بماند، حجّت های خدا و بیّنات او باطل می گردد، به این معنا که حجّیت سایر حجج نیز به وجود امام و حجّت تمام می گردد و اگر امام و حجّت نباشد، احتیاج به حجّت های دیگر بر مردم، موجب قطع عذر آنها نمی گردد، و از معانی لطیف و امیدبخش در این باب، کلام حضرت علی علیه السلام است که می فرماید:

«أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ وَحَجِيجُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَنْكُمْ»؛⁽²⁾

«من شاهدم برای شما و در روز قیامت اقامه کننده حجّت از شما (و مدافع از شمایم به حجّت) هستم».

ص: 72

1- . نهج البلاغه، حکمت 147 (ج 4، ص 37).

2- . نهج البلاغه، خطبه 176 (ج 2، ص 92 - 93)؛ دیلمی، اعلام الدین، ص 106؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 68، ص 190؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج 3، ص 437.

عدول از راه راست و منحرف شدن از آن؛ خواه کم باشد یا زیاد و خواه عمدی باشد یا قهری، «ضلالت» است و ضد آن «هدایت» می باشد، و هریک از ضلالت و هدایت بر دو قسم است:

اول: ضلالت و هدایت در علوم و معارف اعتقادی؛ مثل معرفت خدا و وحدانیت و سایر صفات جلال و جمال او - جلّت عظمته - و معرفت نبوت و امامت و معاد و غیره که انکار آنها و عدول از حق در آنها ضلالت است، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

(وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا)؛ (1)

«هرکه به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و رسولان و روز قیامت کافر شود، سخت به گمراهی فرومانده (و از راه نجات و سعادت) دور افتاده است».

و ایمان و اعتراف به آنها هدایت است، چنان که می فرماید:

(فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ)؛ (2)

«هرکه خدا هدایت او را خواهد، قلبش را به نور اسلام روشن و منشرح گرداند».

ص: 73

1- . نساء، 136.

2- . انعام، 125.

دوم: ضلالت و هدایت در علوم عملی و فقه به احکام شرعی است. بدیهی است که ضلالت و هدایت در هر دو قسم، مراتب و درجاتی دارد و به حسب موارد است؛ یعنی ممکن است شخصی در موردی حتی نسبت به یک حکم استحبابی یا کراهتی گمراه باشد و در موارد دیگر هدایت یافته باشد.

واضح است که ضلال و ضلالت مطلق بدترین هاویه های سقوط بشر است که مصداق کامل این آیه شریفه است:

(ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا)؛ (1)

«ظلمت ها چنان روی هم قرار می گیرند که اگر (کسی) دست خود را بیرون آرد، هیچ نتواند دید».

بنابراین «هدایت مطلق» بالاترین مرتبه اوج بشر و پرواز روح او و اتصالش به علوم لوح محفوظ است که مصداق اکمل و اشرف آن حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله می باشند و پس از ایشان سایر انبیا و اوصیا و حجت های الهی مظهر هدایت مطلق می باشند. (2)

ص: 74

1- . نور، 40.

2- . ابن خالویه در کتاب اعراب ثلاثین سوره، ص 28 (سوره حمد)، در تفسیر (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) به سند خود از امیرالمؤمنین^ع روایت کرده که در (لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) فرمود: «أَنَا هُوَ»؛ منم آنکه خدا در شأنش فرموده: (لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)؛ یعنی برای هر قومی هدایت کننده ای هست. و این تفسیر با صدر آیه که خطاب به پیغمبر می فرماید: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ) کاملاً متناسب است و تفسیری از این استوارتر نیست. و مسلم است که مقصود حضرت از اینکه فرمود: من اویم، انحصار به شخص خودشان نیست؛ بلکه مقصود این است که هادی قوم این عصر منم و لذا هادی هر قوم و هر عصر، امام آن عصر است که باید به صفت هدایت و عصمت از ضلالت متّصف باشد. و در روایات متعدد در ذیل حدیث دارد که فرمود: (بِكَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ؛ یا علی! به وسیله تو هدایت شدگان هدایت می یابند). و مخفی نماند روایات در تفسیر این آیه به امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین^ع از طرق عامّه متواتر است و تنها حاکم حسکانی در شواهد التنزیل، 19 روایت نقل کرده است (ج 1، ص 381 - 396) و طبری در تفسیر جامع البیان (ج 13، ص 72) و سیوطی در الدر المنثور (ج 4، ص 45) و ابن مردویه و ابن عساکر و احمد بن حنبل و جمعی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت این حدیث را که دلالت دارد بر اینکه منصب هدایت خلق و امامت امت پس از پیغمبر به آن حضرت اختصاص دارد، روایت کرده اند.

و همچنین اصحاب خاص و پرورش یافتگان مکتب آن بزرگواران و علمای ربانی طبق درجاتی که دارند، از مظاهر هدایت اند.

یکی از مباحثی که در ضلالت و هدایت مطرح است، این مبحث است که اختیار بشر در ضلالت و هدایت خودش تا چه حد مؤثر است، آیا اصلاً در این موضوع دارای اختیار است یا مختار نیست و اگر دارای اختیاری است، معنای آیاتی که دلالت دارد بر اضلال ظالمین و بلکه بر اینکه خدا هرکس را بخواهد هدایت می کند و هرکس را بخواهد گمراه می نماید، چیست؟

مثال این آیات:

(وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ)؛ (1)

«خدا ستمگران را گمراه می گرداند».

ص: 75

1- . ابراهیم، 27.

و (كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ)؛ (1)

«خدا هرکس را بخواهد این چنین گمراه می کند».

و (كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ)؛ (2)

«خدا مردم ستمگری را که در شک و ریب اند، این چنین گمراه می گرداند».

جواب این است: بشر در انتخاب راه خود در این دنیا مختار است و این بشر است که هر عقیده ای خواست می پذیرد و راه و روش خود را به اختیار خود بر می گزیند، چنان که در آیات متعدد، ضلالت خودش و اضلال غیر به فعل او نسبت داده شده است، مثل:

(وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ)؛ (3)

«سامری آنان را گمراه کرد».

و مثل:

(وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا)؛ (4)

«هرکس بر راه گمراهی رفت، زیانش بر خود اوست».

و مثل:

ص: 76

1- . مدثر، 31.

2- . غافر، 34.

3- . طه، 85.

4- . یونس، 108.

وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا؛(1)

«هرکس نافرمانی خدا و رسولش را بکند، به تحقیق در گمراهی سختی افتاده است».

و مثل:

هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ؛(2)

«خداوند از هرکسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است».

و مثل:

وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ؛(3)

«بسیاری را گمراه کردند و از راه راست به دور افتادند».

و اما آیاتی مثل «يُضِلُّ اللَّهُ» و «أَضَلَّ اللَّهُ» با توجه به آیات بسیار دیگر قرآن، دلالت بر اضلال به معنای «اجبار بر عدول از حق و انحراف» ندارد و آیاتی که بعضی از آنها توهم جبر و سلب اختیار کرده اند، به هیچ وجه دلالتی بر این معنا ندارند و ضلالتی که اختیاری نباشد و اضلالی که سلب اختیار نماید، وجود ندارد، چنان که در اضلال بعضی از افراد بشر بعضی دیگر را و اضلال شیطان نیز، مسئله سلب

ص: 77

1- . احزاب، 36.

2- . نحل، 125.

3- . مائده، 77.

اختیار در بین نیست و غیر از دعوت به ضلالت و تزیین آن و اغوائاتی که اگر پیروی شود ضلالت خواهد بود، جبر و خلاف اختیاری نیست.

(فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِرْ مِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ)؛ (1)

«هرکه می خواهد ایمان بیاورد و هرکه می خواهد کافر شود».

و اما اضلالی که به خدا نسبت داده می شود، عبارت است از خذلان و واگذارشدن بنده به خود و قطع کمک های غیبی و الهامات و عنایاتی که موجب نجات از مهالک می شود، مادامی که بنده اهلیت خود را برای قبول این عنایات و رسیدن مددها حفظ نماید و در راه مجاهده باشد، به مقتضای:

(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)؛ (2)

«آنان که در راه ما کوشش کردند به راه خویش هدایتشان می کنیم».

هدایت های الهی به او می رسد و به راه های او راهنمایی می گردد؛ ولی وقتی طغیان و سرکشی کرد و مانند آنکه بی نیاز از خدا باشد، عمل نمود و امر خدا را سبک شمرد، به خود واگذارده می شود

ص: 78

1- . کهف، 29.

2- . عنکبوت، 69.

و مصداق آیه شریفه ذیل می گردند:

(سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ)؛ (1)

«چه آنها را بترسانی و چه نترسانی، ایمان نخواهند آورد».

در اینجا هم شخص عاصی و گناهکار به اختیار، خود را از صلاحیت درک فیوض غیبی ساقط نموده و پس از آنکه به خود واگذاشته شد، به اختیار خود در ورطه ضلالت گرفتار شده است و واگذار شدن او به حال خود و محروم شدنش از کسب درجات معنوی و قرب درگاه ربوبی نیز نتیجه طبیعی و وضعی اعمال خود اوست و عاقبتی است که خود برای خود فراهم می نماید، چنان که در قرآن کریم می فرماید:

(ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ)؛ (2)

«سرانجام کار آنان که به اعمال زشت پرداختند، این شد که کافر شده و آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند».

ملائکه از او دوری می جویند و قلب او تاریک می شود و هرچه گناه و طغیان (بالخصوص اگر از روی سرکشی و بی اعتنایی به امر منعم حقیقی و اصرار بر مخالفت باشد) زیاد شود، دوری ملائکه از صاحب

ص: 79

1- . بقره، 6.

2- . روم، 10.

این معاصی بیشتر شده و قلبش تاریک تر می گردد و زمینه مصاحبت شیاطین جنی و انسی با او فراهم می شود.

چنان که هرچه اطاعت و فرمان بری و خدایینی و خدانشناسی در شخص افزایش یابد، ملائکه که جنود الهی و مأمور کمک به بندگان صالح هستند و تا حدی به او نزدیک می شوند که از هر سو او را فرا می گیرند و راه را بر شیاطین می بندند.

لذا در احادیث است: مؤمن وقتی به نماز می ایستد، ملائکه به او اقتدا می کنند. (1) «الْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ». (2) به عکس، وقتی هم بنده ای معصیت کند، ملائکه از او دور می شوند و صلاحیت نزول برکات غیبی از او سلب یا ضعیف می گردد.

جواب دیگر این است که: مسئله این اضلالات هم جزء مسائل قضا و قدر الهی است که آگاهی به تفصیل آن، برای غیر آنان که مؤید من عندالله (رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سایر معصومین علیهم السلام) باشند، فراهم نمی شود و شاید از فروع «امر بین امرین» باشد و مسئله توفیقات و هدایت های خاصه که منتهی به وصول به مطلوب می شود، نیز از همین مسائل است و خدا خود عالم به چگونگی آن است.

ص: 80

1- ر. ک: مغربی، دعائم الاسلام، ج 1، ص 146، 154؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 376.

2- مغربی، شرح الاخبار، ج 2، ص 126؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج 3، ص 265.

آنچه مسلم است و از آیات قرآن مجید و حکمت و نزول کل آن و حکمت نبوت و فرستادن پیغمبران استفاده می شود، این است که بشر در هدایت و ضلالت مختار است و غیرمختار بودن او نافی تمام حکمت های مرقوم است و اگر مرحله سلب اختیار جلو می آید، به سوءاختیار خود اوست و اینکه مقدمات آن را فراهم می کند.

بنابراین با قطع نظر از آیات دیگر و قرائن حالی و مقامی که در استظهار و مراد هر متکلم از کلامش مورد اتکا است، باید با توجه به آیات دیگر و قرائن حال و مقام، آیه یا حدیثی که دلالت بر نفی اختیار نماید، ظهور آن را دریافت نمود و نمی توان یک جمله ای را گرفت و بدون توجه بر منطق گوینده و هدف او و مقاصدی که از گفتارش دارد و قرآینی که به آن اعتماد می کند، آن را معنا نمود. بنابراین می گوییم: هدایت و اضلال هر دو از جانب خداست؛ اما بر حسب حکمت و نظامات و تقدیرات الهی، به طوری که با حکمت های دیگر باری تعالی منافی نباشد، جریان خواهد داشت.

پاسخ سوم به اشکال این است که: اضلال و ارشاد هر دو در این عالم طبیعت و تکلیف، وجود پیدا می کنند. به عبارت دیگر: ضلالت و هدایت هر دو موجود می شوند و تمام مردم به دو گروه و دو فرقه تقسیم می گردند و چون کل عالم مخلوق خداست، اضلال و ارشادی که در عالم

هست، و بر اساس جریان اسباب و مسببات فراهم می شود و باید هم بشود، لذا به او نسبت داده می شود؛ یعنی قاعده و قانون و سنت الهی است که وقتی اسباب و علت ضلالت یا هدایت فراهم شد، معلول آن - که ضلالت یا هدایت است - نیز فراهم شود. لذا نسبت اضلال و ارشاد به او جایز است، هر چند فعل به واسطه او نباشد، و فعل حقیقی غیر باشد. چون کل عالم فعل اوست و اوست که انسان را به نوعی آفریده است که وقتی راه راست و روش نیکویی را پیش گرفت، به آن انس می یابد و بر هدایتش افزوده می شود و اگر راه باطل را گرفت و به آن انس پیدا کرد، هر چه آن را ادامه داد، ضلالتش افزون می گردد و تاریکی و تیرگی قلب او بیشتر می شود، و اگر غیر از این باشد، عالم ناقص است و تکلیف و آزمایشی که منظور است، انجام نمی گیرد. بندگان نیز به اختیار خود، خود را در معرض اضلال یا هدایت و تأثیر آنها قرار می دهند.

پاسخ چهارم این است که اصلاً ضلالت و گمراهی از امور عدمی است و پرواضح است که ایجاد به اعدام و شرور تعلق نمی گیرد، ضلالت و گمراهی عدم توفیقات و فرصت ها و عنایاتی است که به جهت تکمیل مراتب هدایت و یا اتمام حجت و قطع عذر شامل حال بندگان می شود و به سلب این فیض ها و محرومیت از این رعایت ها اضلال می گوئیم، لذا می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ): (1)

«همانا خدا قوم فاسق را هدایت نخواهد کرد».

چنان که می فرماید:

(يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ): (2)

«خداوند کافران را گمراه می گرداند».

(وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ): (3)

«خداوند ستمگران را گمراه می گرداند».

و این هدایت، غیر از هدایتی است که نسبت به همگان و هر عاقلی به وسیله عقل و انبیا و سایر حجج الهی انجام شده است و در برابر آن اضلال متصوّر نیست.

پاسخ پنجم این است که: «اضلال» بر دو نوع است: یک نوع آن این است که «اضلال» سبب ضلال و گمراهی شود، مثل اینکه برای کسی باطل را زینت بدهند و آن را به صورت حقّ جلوه دهند تا او را فریب بدهند و این آن اضلالی است که خدا و اولیای خدا از آن منزّه می باشند. نوع دیگر این است که: «ضلال» سبب اضلال گردد و آن به

ص: 83

1- . منافقون، 6.

2- . غافر، 74.

3- . ابراهیم، 27.

این است که کسی گمراه گردد و خدا یا غیرخدا بر او به گمراهی حکم کند. در بسیاری از آیات محتمل است که مراد از اضلال، همین حکم به ضلال و گمراهی باشد.

دین

به معانی متعدد؛ مانند جزا، پاداش و طاعت گفته می شود، چنان که بر مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی که از سوی خدا به وسیله پیغمبر به مردم ابلاغ می شود، «دین» می گویند؛ بلکه گاه بر مطلق این گونه تعالیم - اگرچه از جانب خدا نباشد - دین اطلاق می شود.

در قرآن مجید، دین در این معانی آمده است:

به معنای پاداش و جزا؛

به معنای مالک روز جزا؛ در سوره فاتحها لکتاب می فرماید:

(مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)؛ (1)

به معنای طاعت؛ در آیه پنجم سوره بینه می فرماید:

(وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ)؛ (2)

«امر نشده اند مگر اینکه خداوند را عبادت کنند درحالی که طاعت برای او خالص کنند».

ص: 84

1- . حمد، 3. «(خداوندی که) مالک روز جزاست».

2- . بینه، 5.

و همچنین آیه:

(وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ)؛ (1)

«طاعت چه کسی بهتر است از کسی که روی خود را برای خدا تسلیم کند و او نیکوکار باشد».

که بعضی از مفسرین فرموده اند: مقصود از دین، طاعت است.

و در معنای مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی در مثل این آیات آورده شده است:

(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ)؛ (2)

«همانا دین در نزد خدا اسلام است».

(وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ)؛ (3)

«هرکس که غیر از اسلام دینی را انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد».

بنا بر اینکه از «اسلام» در این دو آیه، همان معنای علمی و اصطلاحی که اسم است برای دینی که بر حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله نازل شده، قصد شده باشد، چنان که ظاهر آیه هم همین است.

ص: 85

1- . نساء، 125.

2- . آل عمران، 19.

3- . آل عمران، 85.

و مثل آیه:

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ)؛ (1)

«او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا بر تمام ادیان غالب گرداند».

و در هر دو معنای اخیر (یعنی آنچه از جانب خدا نازل شده و مطلق برنامه های اعتقادی و عملی اگرچه از جانب خدا نباشد) در این آیه آمده است:

(لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ)؛ (2)

«دین شما از آن شما و دین من از آن من».

که خطاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به کفار است.

و از آیاتی که در آن از «دین»، کل آنچه بر پیامبر نازل می شود، قصد شده است، این آیه از سوره شوری است:

(شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ

وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ)؛ (3)

ص: 86

1- . توبه، 33؛ صف، 9.

2- . کافرون، 6.

3- . شوری، 13.

«خدا شرع و آیینی که برای شما مسلمین قرار داد، حقایق و احکامی است که نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا را برپا دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید».

ص: 87

بخش دوم: تفسیر دعا

اشاره

ص: 89

خدایا خودت را به من بشناسان؛ که اگر خودت را به من نشناسانی، پیغمبرت را نمی شناسم.

خدایا پیغمبرت را به من بشناسان؛ که اگر پیغمبرت را به من نشناسانی، حجّت تو را نمی شناسم.

خدایا حجّت خودت را به من بشناسان؛ که اگر حجّت خود را به من نشناسانی، از دینم گمراه می گردم.

چون دعای شریف متضمّن سه جمله است، هریک از این سه جمله را جداگانه تفسیر می نمایم.

جمله اول:

اشاره

اللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ. (1)

ص: 91

1- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 337؛ صدوق، کمال الدین، ص 342؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 5، ص 146.

معرفت خدا، شناختن خدا به هستی و صفات جلال و جمال اوست که مقول به تشکیک است و مراتب و درجات متفاوت دارد و به حسب مراتب آثار آن در اخلاق و کردار و رفتار شخص عارف نیز تفاوت دارد.

در حدیث است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَهُ، مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَبَطَّنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَعَنَى نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَالْقِيَامِ»؛⁽¹⁾

«هرکس خدا را بشناسد و تعظیم کند، دهان خود را از کلام (بیهوده و غیر ذکر و اطاعت او) و شکم خود را از طعام (حرام و زیاده‌تر از مقدار لازم) منع می‌نماید و خود را با روزه و ایستادن به نماز و عبادت به زحمت می‌اندازد».

خوف و خشیت، رضا و تسلیم، توکل و استقامت، صبر و شجاعت و خلاصه همه صفات حمیده، میوه درخت معرفت و خداشناسی است. هرچه معرفت کامل‌تر باشد، این صفات نیز در انسان کامل‌تر می‌شود. محبت و دوستی خدا که از اعظم درجات و متعالی‌ترین مقامات است، محصول معرفت است؛ زیرا انسان هرکس و هرچیزی را که دوست می‌دارد، برای این است که او را به کمالات متصف می‌داند؛ عالم را برای علمش، بخشنده را برای بخشش، جمیل و زیبا را برای جمال

ص: 92

1- . کلینی، الکافی، ج 2، ص 237؛ صدوق، الامالی، ص 380؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 66، ص 288 - 289.

و زیبایی اش، قادر و توانا را برای قدرت و توانایی اش و رحیم را برای رحمت و مهربانی اش، و خلاصه هرکس را که دوست می دارد، برای این است که او را دارای وصفی از کمال می شمارد. چون حب به کامل و کمال، فطری بشر است و برحسب این فطرت، وقتی به خدا معرفت پیدا کرد که کمال مطلق و جامع جمیع کمالات و بخشنده هر کمال به هر صاحب کمال است، او را دوست خواهد داشت و هرچه را به او تعلق دارد، از آن جهت که وابسته به اوست، دوست می دارد و دعایش این دعا می شود.

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحَبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوصِلُنِي إِلَى حُبِّكَ»؛

«خدایا روزی من فرما دوستی خودت و دوستی هرکس که تو را دوست می دارد و دوستی هر عملی که مرا به دوستی تو می رساند».

و در مناجاتش با خدا، او را این گونه توصیف می نماید:

«أَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى غَيْرِكَ»؛⁽¹⁾

«تویی آنکه بیگانگان را از دل های دوستانت می بری تا غیر از تو کسی را دوست نداشته باشند و به غیر تو پناه نبرند».

ص: 93

حاصل آنکه آثار معرفت، باید در اعمال و رفتار انسان ظاهر باشد؛ چون اگر آثار آن نباشد، از عدم اثر پی به عدم مؤثر می بریم. و از جمله علایم معرفت، شوق به عبادت و دعا و مناجات و خلوت با حضرت قاضی الحاجات و انجام تکالیف و فرایض است که در عارف به خدا و عارف به آثار و برکات دعا و عبادت و اطاعت باید وجود داشته باشد.

بالجمله تفاوت مراتب معرفت از تفاوت تعهدات دینی و التزامات اسلامی افراد معلوم می شود. هرچند طریق معرفت صاحبان مراتب، مشاهده آثار و مصنوعات و مخلوقات باشد که جمیع خردمندان در آن شرکت دارند؛ از انبیا تا افراد عادی، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

(وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ)؛ (1)

«و همچنین ما به ابراهیم ملکوت آسمان ها و زمین را ارائه دادیم تا به مقام اهل یقین رسد».

لذا اگرچه همه سالک این راه می باشند اما سلوک و وصولشان به مقصود بر حسب مراتب عقول و صفای باطن آنها مراتب و درجات دارد و همان طور که حضرت خلیل الرحمن علیه السلام به ملکوت آسمان ها و زمین و طلوع و غروب کواکب بر وجود خدا استدلال نمود، دیگران

ص: 94

هم استدلال می نمایند؛ اما بعضی معرفتشان چنان ضعیف است که در کمترین ابتلا و فشاری که بر آنها وارد شود، به هرکسی ملتجی می شوند و در برابر هرکس تضرع و تذلل می نمایند؛ ولی ابراهیم خلیل علیه السلام چنان در اوج ایمان قرار گرفته بود و علم ثابت و یقین جازم داشت که وقتی او را با منجنیق به سوی آتش انداخته بودند جبرئیل امین به او گفت: «أَلَيْكَ حَاجَةٌ؛ آیا حاجتی داری؟». فرمود: «أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا؛ به تو حاجتی ندارم» (1).

این اظهار بی نیازی حضرت خلیل الرحمن از مثل روح الامین و التجا او به خدا برای معرفتش به خدا و صفات کمالی او بود. او ماسوای خدا را به خدای تعالی نیازمند و مغلوب و مقهور او می دانست، لذا اظهار نیاز به غیر خدا در آن حالت بسیار حساس و خطرناک از او ظاهر نگردید.

بعد از این بیانات باید توجه داشت که در این دعا، چون مقام، مقام دعا و توجه به حق و مسئلت حاجت است، مسلم است که دعاکننده بی معرفت نیست. بنابراین مقصود از طلب معرفت یا طلب ثبات و بقای بر آن و درخواست توفیق در نگهداری آن است؛ نظیر آنچه در

ص: 95

1- . طبری، جامع البیان، ج 17، ص 34؛ ابوالفتح رازی، روض الجنان، ج 13، ص 245؛ ج 18، ص 191؛ سیوطی، الدر المنثور، ج 4، ص 323؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 68، ص 155 - 156.

تفسیر آیه کریمه: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (1) فرموده اند: «أَيُّ تَبَيُّنًا عَلَي الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ». (2)

و ممکن است مراد از طلب معرفت، طلب افزایش کمال و درجات و منازل بالاتر باشد؛ چون هر مرتبه ای از مراتب معرفت را که انسان حاصل نماید، ارتقا به مراتب بالاتر از آن را باید وجه همت قرار دهد.

و محتمل است مقصود از اینکه از خدا طلب معرفت می شود، این باشد که خدا خودش، خود را به بنده بشناساند؛ زیرا هر چند انسان به هر چه او را بشناسد، آن معرفت هم به دلالت خدا می باشد؛ چون همان شیء دلالت کننده را او آفریده است و خود را به آن شناسانده است و خود انسان را نیز که یکی از مجموعه های دلایل بی شمار اوست، او آفریده است، و انسان هم عارف است و هم دلیل معرفت و معرف است باین حال، مراتبی از مراتب معرفت است که عنایت مستقیم الهی سبب آن می شود و در اثر دعا و عبادت و خضوع و خشوع حاصل می گردد و شخص عارف از این نوع عرفان اشراقی ذوق می کند و به وجد می آید.

بنابراین، مقصود دعاکننده این نیست که معرفت ندارم یا تو را با آثار و دلایل نشناخته ام؛ بلکه مقصودش این است که تو خودت، خودت را به

ص: 96

1- . حمد، 6. «ما را به راه راست هدایت کن».

2- . حقی بروسوی، روح البیان، ج 8، ص 510.

من بشناسان و این معرفت مانند نورانیت عقل است که خدا افاضه فرموده است و هرکس آن را دارا شد، سخت در نگهداری آن مراقبت می نماید.

ما همه چیز را به خدا شناخته ایم، زمین و آسمان و کوه و دریا و حیوان و انسان و همه چیز و همه کس را شناخته ایم، اگر خدا به ما عقل و تمیز و رشد نداده بود، ما هیچ چیز را نمی شناختیم و اگر او مخلوقات را نیافریده بود و این همه دلایل را برای اثبات وجود خودش قرار نداده بود، شناسانده و شناخته نمی شد.

پس چنان که صحیح است بگوییم:

«عَرَفْتُ اللَّهَ بِالْأَشْيَاءِ»؛

«شناختم خدا را به اشیا».

صحیح است که بگوییم:

«بِاللَّهِ عَرَفْتُ الْأَشْيَاءَ»؛

«به خدا شناختم اشیا را».

و این هم ممکن است معنایی از (إِنَّمَا لِلَّهِ وَإِنَّمَا إِلَهُهُ رَاجِعُونَ⁽¹⁾) باشد؛ زیرا از سوی خدا و به اعانت و یاری و افاضه خدا، اشیا را می شناسیم؛ مثل اینکه در اول، از خدا به سوی خلق سفر کرده باشیم - هرچند برخی به مبدأ سفر توجه ندارند - و سپس از خلق به سوی خلق سفر می نماییم.

ص: 97

1- بقره، 156. «ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم!».

باری این مرتبه از معرفت وقتی کامل شد، عارف خدا را اظهر اشیا می داند؛ بلکه او را فقط ظاهر مطلق و حقیقی می یابد. لذا در دعای عرفه است:

«كَيْفَ يُسَدِّدُ عَلَيَّكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَهَرٌ إِلَيْكَ، أَيْكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ؟ مَتَى غِيبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ؟ عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا، وَخَسِرَتْ صَفْقَةً عَبْدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا»؛ (1)

«چگونه استدلال می شود بر توبه چیزی که آن در وجود و هستی محتاج به سوی توست؟ آیا هست برای غیر تو از ظهور، چیزی که نیست برای تو؟ چه هنگام پنهانی تو تا نیازمند باشی به دلیلی که بر تو دلالت کند؟ و چه زمان دوری تو تا آثار بوده باشند که برسانند به سوی تو؟ کور باد (یا کور گردیده است) چشمی که ندیده است تو را و حال آنکه همواره بر او رقیب و نگهبانی، و زیان کرده است کالای بنده ای که برای او از دوستی خودت بهره و نصیبی قرار ندادی».

خدایا تو از همه چیز ظاهرتر و آشکارتری، تو اصلی و تو ذاتی، تو

ص: 98

حقّ حقیقی و حقیقت حقی، تو کمال مطلق، چه چیز از تو ظاهرتر می باشد که تورا به آن بشناسیم، ظاهر و آشکار تویی، باطن و پنهان هم تویی.

ظهور جمله اشیا به نور است چگونه نور از آنها در ظهور است

به نور شمع کی خورشید تابان کند پیدا کسی اندر بیابان

برم من از مؤثر پی به آثار به ظاهر گرچه برعکس است این کار

اگر برهان لَمّی جلوه گر شد نباید بَهرِ آنی خون جگر شد

تصوّر را در اینجا چون گذر نیست به جز لفظ اِنّی و لَمّی دیگر چیست(1)

اگر گفته شود: با اینکه خدا اظهر اشیا است؛ بلکه ظاهر حقیقی و بالذات اوست، چگونه بر بسیاری مخفی و پنهان است؟

پاسخ این است که: این خفا عکس العمل ظهور است و این پنهانی از فرط آشکاری و نمایانی، و این بُعد و دوری در اثر کمال قرب و نزدیکی است.

دوست نزدیک تر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم

به طور مثال گفته اند: ماهیان دریا نزد ماهی دانایی رفتند و به او گفتند همیشه می شنویم که به ما می گویند: حیات شما از آب است، آب را به

ص: 99

1- . از کتاب گنج دانش، مرحوم آیت الله ملا محمدجواد صافی گلپایگانی قدس سره (والد نگارنده).

ما بنمایان. آن ماهی جواب داد: شما چیزی غیر از آب به من نشان دهید تا من آب را به شما نشان دهم.

جهت دیگر که این گونه خفا و نهانی را موجب می شود، این است که هر چیزی به ضد خود معروف و شناخته می گردد؛ «تُعْرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا»؛ مثلاً روشنایی و نور به ظلمت و تاریکی، علم به جهل، و صحت و تندرستی به بیماری شناخته می شوند؛ اما اگر چیزی را ضد نباشد، شناسایی او بر بسیاری پنهان می ماند و چون خدا را ضدی نیست، هیچ گاه جهان بی خدا نبوده و نخواهد بود، لذا اثر فیض خدا در پیدایش این جهان و بقا و پایداری آن ناشناخته می ماند و کمال ظهور موجب خفا می گردد.

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد آنچه خود داشت زیگانه تمنا می کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب از گم شدگان لب دریا می کرد

بی دلی در همه احوال خدا با او بود او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد

آخرین توضیح دیگر در مراتب معرفه الله که به طور فشرده بیان می شود، این است که معرفه الله در مرتبه ای که خود حاوی مراتب زیاد است، عبارت است از: سلب نعوت و صفاتی که ذات باری تعالی از آن منزّه است، مثل جهل و عجز و جسمیت و ترکیب و غیره که باری تعالی از آنها منزّه است.

و مرتبه دیگر که آن نیز مراتب بسیار دارد، معرفت صفات کمالیه مثل وجود و وجوب و قیوم و عالم و قادر و حی و سمیع و بصیر است که

این صفات همه از صفات وجودی است و حق - عزّ اسمه - به آنها اتصاف دارد. در این مرتبه عارف می شناسد که تنها مرتبه سلب نقایص از خدا در معرفت به امور مسلوبه از باری تعالی نباید اکتفا شود؛ بلکه باید به صفات وجودی که حقّ به آنها اتصاف دارد نیز عارف شود. مثلاً یکی از صفات خدا علم است که به آن اتصاف دارد و معنای علم او به اشیا عدم جهل نیست، یا موجودیت یا وجوب وجود او و قدرت او سلب عدم موجودیت یا وجوب و نفی عجز از او نمی باشد؛ بلکه معنای تمام این صفات، اتصاف ذات مقدّس باری تعالی به آنهاست. و خلاصه آنکه: صفات وجودی باری تعالی همه موجود به وجود واحدند و به عین وجود ذات مقدّس او موجودند و ذات او وجود است و علم است و قدرت و حیات است و او موجود و عالم و قادر و حیّ است. و این بیان با فرمایش حضرت مولی العارفین امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید:

«وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»؛ (1)

«کمال اخلاص برای خدا، نفی صفات از اوست».

منافات ندارد؛ زیرا مراد از نفی صفات در این کلام معجز نظام، نفی صفاتی است که به وجود زاید بر ذات موصوف به آنها متصف می گردد، مثل عالم و قادر در مقام اطلاق بر انسان و اینکه صفات خداوند سبحان عین ذات او و ذات او صفات او و صفات او ذات

ص: 101

اوست، نه اینکه ذات شیئی باشد و صفت شیء دیگر باشد، تا لازم شود ترکیب و احتیاج و امکان. «تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكِ كَلِمَةً عُلُوًّا كَبِيرًا».

نتیجه:

از آنچه گفته شد، این نتیجه به دست می آید که درخواست و مسئله معرفت از خدا در این دعای شریف یا طلب ثبات و استقامت و بقای معرفت و عدم زیغ و انحراف از حق است که:

(رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا)؛ (1)

«پروردگارا بعد از آنکه ما را هدایت کردی، قلوب ما را به باطل منحرف نکن.».

و طلب ثباتی است که خدا در آیه:

(يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ)؛ (2)

«خدا اهل ایمان را با عقیده ثابت در دنیا و آخرت پایدار می دارد.».

به مؤمنین وعده داده است، با مسئله معرفت کامل تر و درجات بالاتر است که همواره باید عارف سالک در مقام آن باشد و از اینکه روزی بر او بگذرد و در معرفت ترقی نکند و گرفتار حال خطرناک و قوف شود پرهیزد

ص: 102

1- . آل عمران، 8.

2- . ابراهیم، 27.

و با درخواست عنایت خاص و تجلیات(1) است که در اثر شدت خلوص و کثرت توجّه و عبادت و دعا و توسل به ذوات مقدّس پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومین آن حضرت علیهم السلام حاصل می شود. چنان که از حدیث:

«مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَّ اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»؛(2)

«هرکس چهل روز عملش را برای خدا خالص کند، خداوند چشمه های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می کند».

استفاده می شود، اخلاص تا چهل روز موجب می شود که چشمه های حکمت از دل شخص مخلص بر زبانش جاری شود.

بدیهی است حفظ اخلاص در ظرف چهل روز، به خصوص به این نحو که اعمال و رفتار انسان به دواعی الهی و ممدوح صادر شود، کار همه کس نبوده و بسیار دشوار است؛ ولی اگر کسی به آن موفق شود، حصول این درجه برای او به هیچ وجه مورد استبعاد و استعجاب نخواهد بود.

ص: 103

1- . راغب اصفهانی می گوید: تجلّی گاه به ذات است، مثل (وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّيَهَا) (شمس، 3). و گاه به امر و فعل است، مثل (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ) (اعراف، 143). راغب اصفهانی، مفردات، ص 96. بنابراین تجلّی به ذات نسبت به خدا به این نحو که ذات او منکشف و جلی شود، محال است؛ اما به امر و فعل که فعل و امر او جلی و ظاهر شود، صحیح است.

2- . ابن فهد حلی، عدهالداعی، ص 218؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 67، ص 249.

و مخفی نماند که معرفه‌الله با معرفت پیغمبر و ائمه علیهم السلام و ثبات بر آن و افزایش و کمال آن ارتباط دارد. بدیهی است که معرفت پیغمبر بدون معرفت خدا حاصل نمی‌شود و شناخت او که واسطه بین خدا و خلق است، بدون معرفت خدا امکان حصول ندارد. و از سوی دیگر، هرچه معرفت خدا افزایش یابد و شخص عارف در عظمت الهی مستغرق گردد، عظمت مقام نبوت و سفارت از جانب مقام الوهیت و خلافت الهی را بیشتر درک می‌کند و در برابر مقام خلافت «الله» بیشتر احساس حقارت نموده، متواضعانه تر رفتار می‌نماید. لذا به طور قطع می‌توان گفت: چنان که ولی الله اعظم علی علیه السلام عظمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ادراک می‌نمود و در برابر آن حضرت متواضع و تسلیم و فرمان بر بود، احدی از صحابه ادراک نمی‌کرد.

آری، علی علیه السلام در جنب رسول الله صلی الله علیه و آله خود را فانی می‌دید و بی‌چون و چرا هر فرمانی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داد، اجرا می‌کرد؛ لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله برحسب روایتی فرمود: «اگر آسمان و زمین در کفه ای از ترازو گذاشته شود و ایمان علی در کفه دیگر، ایمان علی رجحان خواهد داشت»⁽¹⁾.

ص: 104

1- . مغربی، شرح الاخبار، ج 2، ص 322؛ طوسی، الامالی، ص 238، 575 - 576؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج 42، ص 341؛ ابن شهر آشوب، مناقب علی بن ابی طالب، ج 2، ص 191.

اما دیگران بالخصوص آنهایی که پیراهن خلافت را به غیرحق در بر کردند، در قبول احکام الهی مثل حج تمتع خودسری اظهار می نمودند(1) و با تصمیمات و اقدامات رسول خدا صلی الله علیه و آله که همه به امر خدا انجام می شد، در جریان صلح حدیبیه(2) و موارد دیگر مخالفت می کردند و خودرأیی نشان می دادند و تا آنجا نفاق خود را برملا ساختند که در مرض موت پیامبر خدا، وقتی آن حضرت خواست کتاباً وصیت فرماید، مانع شدند و بی شرمانه به رسول خدا صلی الله علیه و آله جسارت کرده و نسبت هذیان گویی به آن حضرت دادند.(3)

به عکس هرچه در زندگی علی علیه السلام بررسی می نمایم و هرچه مطالعه می کنیم، غیر از تسلیم کامل و فانی بودن در انوار نبوت محمدی، چیزی نمی بینیم و زبان حال آن حضرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود:

با وجودت ز من آواز نیاید که منم

یکی از مظاهر برجسته این احترام و تسلیم و تواضع در کنار وجود رسول الله صلی الله علیه و آله که بسیاری از آن غفلت دارند این است که: بالاینکه وجود

ص: 105

1- . احمد بن حنبل، مسند، ج 3، ص 325؛ بیهقی، معرفهالسنن والآثار، ج 5، ص 345؛ ابن عبدالبر، الاستذکار، ج 4، ص 95؛ ج 5، ص 505؛ همو، التمهید، ج 8، ص 355؛ ج 10، ص 114.

2- . قمی، تفسیر، ج 2، ص 312؛ مفید، الارشاد، ج 1، ص 153؛ طبرسی، اعلام الوری، ج 1، ص 235؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج 4، ص 227؛ فیض کاشانی، تفسیرالصافی، ج 5، ص 35.

3- . احمد بن حنبل، مسند، ج 1، ص 325 - 326؛ بخاری، صحیح، ج 5، ص 137 - 138؛ ج 7، ص 9؛ ج 8، ص 161؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج 5، ص 76؛ طبری امامی، المسترشد، ص 681 - 682؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 202.

علی علیه السلام سرشار از معارف الهی و علوم حقیقی بود و پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله چشمه های علوم و معارف از او فوران یافت و در الهیات و عرفان و فقه و اخلاق و تعالیم سیاسی و حکومتی، عالی ترین و کامل ترین مبادی و برنامه ها را بیان فرمود، علم تمام اصحاب در برابر علم او مثل قطره ای در مقابل دریا بود، از چنین شخصیتی که نمونه برجسته کمال علمی و معرفت بشر بود و پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله، بیاناتش در رشته های مختلف معارف و حکمت، الحق اعجاز بود، در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله سخن و کلامی در این رشته ها یا شنیده نشده و یا کمتر شنیده می شد. او سزاوار نمی دید و شاید دور از ادب می دانست که با وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که مدینه علم است، علمی اظهار کند و نقد معارف بلند و غیر متناهی خود را عرضه نماید.

در آن محیط که زبان وحی؛ یعنی زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله باز است، همه باید به گفتار او گوش فرا دهند، او از هر کس به معارف حقیقی داناتر و به مبادی غیب متصل تر است. آنجا که او باشد، باید او سخن بگوید و آنجا که او سخن گوید، همه باید گوش و خاموش باشند.

در حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «شناخت خدا را مگر من و تو و شناخت مرا مگر خدا و تو و شناخت تو را مگر خدا و من»⁽¹⁾.

ص: 106

1- . حلی، المحتضر، ص 78، 285؛ حسینی استرآبادی، تأویل الآیات الظاهره، ص 145، 227؛ بحرانی، مدینه معاجز الائمه الاثنی عشر^ه، ج 2، ص 439.

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ؛ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ؛ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ».

به طور کلی شکی نیست که معرفت نبوت و رسالت عامه مقدم بر امامت عامه است؛ یعنی شناخت اینکه بر خدا لازم است (برحسب قاعده لطف و به مقتضای ربانیت و رحمانیت و هادویت و قیاضیت و برای اتمام حجت بر بندگان، اینکه نقض غرض از آفرینش انسان پیش نیاید) پیغمبر بفرستد تا بندگان را در فکر و عمل راهنمایی کنند و به آنها برنامه بدهند، بر شناخت اینکه پس از پیغمبر نیز باید شخصی که معصوم باشد و افعال و اقوالش حجت باشد، از جانب خدا و به وسیله پیغمبر منصوب و معین گردد، مقدم می باشد، چنان که معرفت نبوت و رسالت خاصه نیز بر معرفت امامت خاصه مقدم است؛

یعنی شناخت اینکه شخص شخیص صاحب خُلق عظیم حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله، پیغمبر و رسول خداست، بر شناخت شخص امامان و اولیای امر بعد از آن حضرت مقدم است، و چنان که کسی معرفت به نبوت عامه نداشته باشد، معرفت به امامت عامه که مترتب بر آن است، حاصل نخواهد شد.

همچنین اگر معرفت به نبوت خاصه و اینکه شخص حضرت

خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله پیغمبر است، پیدا نکرده باشد، معرفت خلفا و اوصیا و اولیای امور بعد از آن حضرت، بی مفهوم و غیرقابل تصور است.

با این همه، در این دعا، مقصود از نبی در جمله اول و رسول در این جمله، شخص حضرت رسول اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است، چنان که مقصود از حجت نیز شخص حضرت خاتم الاوصیا، امام عصر علیه السلام است.

چنان که در شرح جمله اول توضیح داده شد، دعاکننده به نبوت رسالت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و ولایت حضرت حجه بن الحسن علیهما السلام معرفت دارد، مقصودش از این دعا و طلب معرفت یا مسئلت ثبات و بقای بر آن، یا کمال معرفت و نیل به درجات بالاتر است و یا اینکه از خدا می خواهد که خودش به مقتضای «إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ (كُلَّهَا) بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُصَدَّرُفُهَا كَيْفَ يَشَاءُ»⁽¹⁾ و «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ»⁽²⁾ نسبت به مقامات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در قلب او معرفت القافر مآید.

واضح است که درجات معرفت به پیغمبر نیز متفاوت است، کمترین مراتب آن این است که او را در ابلاغ تعالیم و تکالیف و اوامر و نواهی

ص: 108

-
- 1- . سید مرتضی، امالی، ج 2، ص 2؛ همو، تنزیه الانبیاء، ص 174؛ نیز ر.ک: احمد بن حنبل، مسند، ج 2، ص 168؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج 8، ص 51. «دل های اولاد آدم همگی میان دو انگشت از انگشتان خداست آن گونه که بخواهد آنها را حال به حال می کند».
 - 2- . شهید ثانی، منیه المرید، ص 167؛ فیض کاشانی، الحق المبین، ص 5. «علم نوری است که خداوند آن را در دل هرکس بخواهد می اندازد».

خدا بین خالق و خلق واسطه و سفیر و فرستاده و صاحب معجزه و معصوم بداند.

مراتب بعدی معرفت این است که: آن حضرت را اشرف و افضل تمام ممکنات از ملائکه و انبیا و دیگران، و خُلق اعظم و اعظم خلق و صاحب مقام ولایت بر عالم امکان و اقرب و نزدیک تر از هر مخلوق خدا بداند به حدّی که جبرئیل نیز در لیله المعراج از ادامه صعود و همراهی با آن حضرت بازماند، که گفت:

«لَيْسَ لِي أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَقَامَ (الْمَكَانَ)»؛ (1)

«برای من گذشتن (و پیش رفتن) از این مقام نیست».

و از آن حضرت روایت است که فرمود:

«لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ»؛ (2)

چون گذشت احمد ز سدره مرصدهش

و از مقام جبرئیل و از حدش

گفت: او را همین بیا اندر پی ام

گفت رور و که حریف تونی ام

باز گفتا: کز پی ام آی و مایست

گفت: روزین پس مرا دستور نیست

گفت: بیرون زین حدّ ای خوش فرّ من

گر زخم پّری بسوزد پّر من

ص: 109

1- . عیاشی، تفسیر، ج 1، ص 160؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 18، ص 403.

2- . صدوق، الامالی، ص 435؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص 56؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج 1، ص 118؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 18، ص 360؛ آلوسی، روح المعانی، ج 2، ص 73؛ حسینی کجوری، الخصائص الفاطمیه، ج 1، ص 597؛ ج 2، ص 123، 236، 608. «مرا با خدا وقتی است که هیچ ملک مقرب و پیامبر مرسل در آن ننگند و جا ندارد».

احمد ار بگشاید آن پرّ جلیل

تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

فَاقَ النَّبِيِّنَ فِي خَلْقٍ وَفِي خُلُقٍ

وَلَمْ يُدَانُوهُ فِي عِلْمٍ وَلَا كَرَمٍ

وَكُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مُلْتَمِسٍ

عُرْفًا مِنَ الْيَمِّ أَوْ رَشْفًا مِنَ الدِّيمِ

دَعَا مَا ادَّعَتْهُ النَّصَارَى فِي نَبِيِّهِمْ

وَاحْكُمَ بِمَا شِئْتَ مَدْحًا فِيهِ وَاحْتِكِمَ

محمد که ازل تا ابد هر چه هست

به آرایش نام او نقش بست

چراغی که انوار بپوش از اوست

فروغ همه آفرینش از اوست

و بنابراین عرفان و شناخت چنین پیغمبری در شناخت و مقام حجت و جانشینان و خلفای او کمال تأثیر را خواهد داشت؛ زیرا جانشین و خلیفه باید منعکس کننده اوصاف و مقامات کسی که از او خلافت می نماید، باشد و نمونه او و اعمال او و رفتار او استمراربخش دعوت و حرکت او باشد، و اگر پیغمبر را نشناسد یا در معرفت او قصور یا وقوف داشته باشد به همان مقدار حجت خدا و خلیفه پیغمبر را نشناخته است.

لذا مطالعه تاریخ زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله و تأمل و تفکر در حالات و شئون و مقامات و مواقف آن حضرت و تلاش برای دریافت رسالت آن حضرت که اعظم و خاتم رسالات آسمانی و جامع جمیع رهنمودها به سعادات دنیوی و اخروی و مادی و معنوی است، برای افزایش و گسترش و استحکام معرفت آن حضرت و خلفای او و بلکه برای تکمیل و تقویت معرفت الهی لازم، و مطلبی است که سالک الی الله و طالب مقامات عرفانی نباید از آن غافل بماند.

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».

چنان که قبلاً بیان شد، «حجّت» بر دلیلی که به وسیله آن، بر طرف مقابل احتجاج می شود و سبب غلبه بر او می گردد، اطلاق می شود. چنان که در تفسیر آیه شریفه:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾: (1)

روایت شده است: روز قیامت خداوند به بنده اش می گوید: «عَبْدِي أَكُنْتَ عَالِمًا؛ بنده من آیا عالم بودی؟»، اگر گفت: بله، به او می گوید: «أَفَلَا- عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ؟؛ چرا به آنچه می دانستی عمل نکردی؟»؛ و اگر بگوید نمی دانستم، به او گفته می شود: «أَفَلَا- تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ؛ چرا نیاموختی که عمل کنی؟». (2)

و این حجّت بالغه است، و همچنین به همه مخلوقات از موجودات نامرئی مثل جن و ملائکه و مخلوقاتی که فقط با چشم های مسلح به وسایلی مثل میکروسکوپ و تلسکوپ دیده می شوند و موجودات

ص: 111

1- . انعام، 149. «بگو: دلیل رسا (وقاطع) برای خداست (دلیلی که برای هیچ کس بهانه ای باقی نمی گذارد)»

2- . مفید، الامالی، ص 228؛ طوسی، الامالی، ص 9؛ فیض کاشانی، تفسیرالصافی، ج 2، ص 169؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 2، ص 29.

دلالت دارند بر اینکه زمین خالی از حجت نبوده و خالی از حجت نخواهد ماند، همین معنا مراد است.

مثل این حدیث که ثقیلاسلام کلینی قدس سره به سند خود از حضرت امام صادق علیه السلام روایت نموده است:

«قَالَ: مَا زَالَتْ الْأَرْضُ إِلَّا وَلِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ يَعْرِفُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَيَدْعُوا النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ»؛⁽¹⁾

«زمین هیچ گاه نخواهد ماند مگر آنکه در آن از برای خدا حجتی است که حلال و حرام را می شناسد و مردم را به سوی راه خدا می خواند».

و در حدیث دیگر می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَادِلٍ»؛⁽²⁾

«به تحقیق که خدا جلیل تر و عظیم تر است از اینکه زمین را بدون امام عادل بگذارد».

و نیز در الکافی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّتِهِ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ»؛⁽³⁾

ص: 113

1- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 178.

2- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 178؛ صدوق، کمال الدین، ص 229؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 23، ص 42.

3- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 178.

«خدایا به تحقیق که تو خالی نمی گذاری زمینت را از حجتی از طرف تو بر خلقت».

و نیز از حضرت امام صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمود:

«إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ كَيْمًا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً رَدَّهُمْ، وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئاً أَتَمُّوا لَهُمْ»؛⁽¹⁾

«به تحقیق که زمین خالی نخواهد ماند مگر آنکه در آن امامی باشد که اگر مؤمنین چیزی را در دین زیاد نمایند ایشان را برگرداند و اگر چیزی را کم کنند، از برای ایشان تمام کند».

و اخبار معتبر در این معنا بسیار است، حتی در این احادیث است که: اگر در روی زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از آنها حجت و امام بر دیگری خواهد بود.⁽²⁾ از جمله نصوصی که دلالت دارد بر اینکه زمین هیچ زمانی خالی از وجود حجت و امام نیست، این فقره از دعای چهل و هفتم صحیفه سجادیه است:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيَّدْتَ دِيَارَكَ فِي كَلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ، وَمَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَجَعَلْتَهُ الذَّرِيْعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَأَفْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ وَحَدَّزْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِثَالِ أَوَامِرِهِ،

ص: 114

1- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 178.

2- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 179 - 180؛ نعمانی، الغیبه، ص 141 - 142؛ صدوق، علل الشرایع، ج 1، ص 197؛ همو، کمال الدین، ص 203، 230، 233.

وَالْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَالْأَيُّ يَتَقَدَّمُهُ مُتَقَدِّمٌ، وَلَا يَتَأَخَّرُ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَ عِصْمَةُ اللَّائِذِينَ، وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ وَعُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ وَبِهَاءِ الْعَالَمِينَ»؛ (1)

«خدایا به تحقیق که تو دین خودت را در هر زمان به امامی تأیید کردی که او را علامتی برای بندگانت برپا و نصب کردی (که گمراه نگردند، و گمشدگان به آن راه یابند) و نشانی باشد در شهرهای تو (تا مردم در هنگام اشتباه حق و باطل و کاوش از حق به او رجوع نمایند) بعد از آنکه ریسمان او را به ریسمان خودت متصل کردی (یعنی سبب وصول و رسیدن به خودت قرار دادی یا ولایت او را ولایت خودت قرار دادی) و او را وسیله ای به سوی رضوان و خشنودی خودت قرار دادی. و طاعت او را واجب گردانیدی و از معصیت او تحذیر کردی و به امثال او امر او و پذیرفتن نهی او فرمان دادی و اینکه هیچ متقدم و پیشروی بر او تقدم و پیشی نگیرد و هیچ متأخر و عقب مانده ای از او عقب نماند و متأخر نگردد (یعنی برای احدی نیست که از فرمان او تخلف کند و بر آنچه او امر می کند و هدایت می نماید، چیزی بیفزاید یا از آن چیزی کم کند). پس او (یعنی امام) مستمسک پناهندگان (یعنی آنها را به سبب هدایت به سوی راه راست، از انحراف و افتادن در افراط و تفریط مانع می شود) و پناهگاه مؤمنان است (یعنی

ص: 115

1- . صحیفه سجادیه، دعای 47 (ص 255)؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 2، ص 92؛ کفعمی، المصباح، ص 674.

مؤمنان در حوادث و هنگام بروز شبهه ها به او ملتجی می شوند) و دستگیره متمسکین است (یعنی هرکس را که به او تمسک بجوید و به او اقتدا بنماید، نجات می دهد) و بها و جمال جهانیان است (یعنی نظام عالم و جمال جهان و انتظام امور به وجود او قائم است)».

این فقره دعا که دلالت بر عظمت شأن امام دارد، اگر مقصود از دین در کلمه «دینک» دعوتی باشد که تمام انبیا به آن رسالت داشتند، دلالت بر این دارد که در هر عصر و زمانی، امامی که یا شخص پیغمبر یا وصی و جانشین اوست، از سوی خدا نصب شده است. و اگر مقصود این است که در هر عصر و زمان، دین اسلام به امامی که خلیفه پیغمبر و منصوب از سوی خداست، مؤید می باشد.

مخفی نماند از این بیانات و ارشاداتی که در احادیث و ادعیه است، نیاز مردم به وجود امام و حجت در هر عصر و زمان معلوم می شود؛ زیرا شرح و بیان نواحی مختلف دین، آن هم دینی مثل دین اسلام و تفسیر مجمل و مفصل و محکم و متشابه و خاص و عام و ناسخ و منسوخ کتاب و سنت و دقائق مسائل عقاید و احکام، اموری نیست که بر غیر بشر مؤید عند الله مکشوف باشد. پس باید بین امت در هر عصر، شخصی باشد که مرجع در تمام امور باشد و قولش حجت و قاطع هرگونه اختلاف و امان از گمراهی و ضلال باشد.

چنان که احادیث متواتر مثل حدیث متواتر تقلین نیز بر این معنا

دلالت دارد و حضرت زین العابدین علیه السلام بیانی طولانی دارند که ابن حجر هیتمی از آن حضرت نقل می نماید و در ضمن آن به این نکته لطیف اشاره می فرماید که: اگر اهل بیت (که پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را به آنها ارجاع فرمود) نباشند و هدایت ها و ارشادات آنها حجت نباشد، پس هدایت چه کسی و چه مقامی در اختلافاتی که بین امت در مسائل اسلامی پیدا می شود، حجت خواهد بود؟ (1)

به طور مثال، در تفسیر قرآن سؤال می کنیم که در تفسیر آیات، بین مفسرین اختلاف زیادی است حتی در مثل آیه:

(وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ)؛ (2)

«پیروی کردند آنچه را که شیاطین می گفتند».

در سوره بقره، بر حسب شمارش، بعضی احتمالاتی که در تفسیر آن داده می شود، یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال است. آیا در تعیین آن احتمالی که مصاب و مراد است، اگر قول آنان که عملشان از علم خدا و رسول و معصوم از اشتباه هستند، حجت نباشد، کدام احتمال از یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال را می توان ترجیح داد و چگونه بر ترجیحاتی که پشتوانه تأیید شده از جانب خدا و پیغمبر نداشته باشد، می توان اعتماد کرد.

ص: 117

1- . هیتمی، الصواعق المحرقة، ص 152.

2- . بقره، 102.

ناگفته نماند: یکی از امتیازات بزرگی که مذهب شیعه دارد و برنامه های شرع را قابل قبول و خردپسند می نماید، همین است که پس از پیغمبر افرادی هستند که دین را برای مردم تعریف کنند و تعریفشان حجت باشد و آلا هر عاقلی می داند که بیان کلیه مسائل دین و شرح و توضیح آنها به طور تفصیل در ظرف بیست و سه سال برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن همه مزاحمت، موانع، درگیری ها و اشتغال به غزوات و غیره فراهم نبوده، و اگرچه دین اکمال شده و همه چیز تبلیغ شده است؛ اما شرح و بیان آن بر عهده ائمه علیهم السلام گذارده شده است.

و چه بسا احکامی که در تبلیغ آنها به امیرالمؤمنین علیه السلام اکتفا شده باشد تا آن حضرت و اوصیای بعد از آن بزرگوار به مردم برسانند و از این جهت در جریان تاریخی غدیر، آیه «اکمال دین» (1) نازل گردید، این اکمال نه به آن جهت بود که همه آنچه باید به مردم ابلاغ گردد و تفصیلات و دقایق آنها ابلاغ شده باشد؛ بلکه به این جهت که شخصی که به هرآنچه بر پیغمبر وحی شده عالم است، به مردم معرفی شود تا همه جا کلامش حجت باشد.

اشتباه نشود، مقصود ما از این بیان، این نیست که دین ناقص بوده و به وسیله امامان علیهم السلام کامل گردیده است، حاشا و کلاً؛ بلکه مقصود این

ص: 118

است که: تکمیل ابلاغ دین که بر پیغمبر نازل شد، به امر خدا از سوی پیغمبر بر عهده امامان گذارده شد که به مردم برسانند، چنان که هر نسلی باید آنچه را که از دین می داند، به نسل بعد منتقل سازد و ابلاغ نماید، همان طور که ابلاغ دین به تمام مردم عصرهای آینده و تمام مردم عصر بعثت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله میسر نبود، همین طور ابلاغ همه احکام و تفصیل و مسائلی که مربوط به اختلاف و استفاده از کتاب و سنت به مرور زمان پیش می آید، در همان عصر بعثت میسر نبود، لذا برحسب حکمت بالغه الهی و قاعده لطف، باید بعد از پیغمبر افرادی باشند که ابلاغ دین و اتمام حجت را کامل کنند و مردم را از تحیر و سرگردانی نجات بدهند.

و اگر این نظام امامت نبود، دین ناقص و ناتمام بود، لذا با ابلاغ ولایت، دین کامل گردید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تبلیغ رسالت کوتاهی نفرمود و هرچه را از وحی خدا متحمل شد یا مستقیماً به امت رسانید - مثل اصول عقاید و معارف و احکام کلی و بسیاری از فروع دین - و یا به علی علیه السلام ابلاغ کرد، تا او و امامان بعد از او در مناسبات مقتضی و هنگام مراجعه امت و یا نیاز آنها بیان کرده و شرح و تفسیر نمایند و یکی از معانی اینکه آن بزرگواران خازن علم خدایند همین است، چنان که یکی از معانی

اینکه حجت خدایند نیز همین است که این بزرگواران مرجع و ملاذ و ملجأ و وسیله و راهنما و روشن کننده راه و علامت برای عباد و روشنی بخش دیار و بلادند.

عالم جلیل صاحب ریاض السالکین (شرح صحیفه سجادیه) در شرح دعای عرفه بیاناتی دارد که چون متضمن بیان معنای حجت است، اصل فقره ای را که متضمن آن است با نقل شرح ایشان به طور اجمال و فشرده در اینجا منعکس می نمایم.

این فقره دعا نیز از فقرات دعای عرفه است:

«رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ أَطَائِبِ أَهْلِ بَيْتِي الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ، وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ وَحَفَظَةَ دِينِكَ، وَخُلَفَاءَكَ فِي أَرْضِكَ، وَحُجَجَكَ عَلَيَّ عِبَادِكَ، وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرَّجْسِ وَالذَّنَسِ تَطْهِيراً بِإِرَادَتِكَ، وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيْكَ، وَالْمَسْلُوكَ إِلَى جَنَّتِكَ».

عالم یادشده، که از مفاخر شیعه و کتاب شرح صحیفه اش یکی از بهترین کتاب هایی است که علمای اسلام تألیف کرده اند و سزاوار است عموم مسلمانان به آن افتخار کنند، در شرح این بند از دعای عرفه، پس از اینکه فرموده است: مراد از «اطائب اهل بیت» «اهل کساء و سایر ائمه معصومین علیهم السلام» می باشند (1) و پس از بیان این نکته ادبی که اضافه

ص: 120

«اطائب» به «اهل بیت علیهم السلام» یا اضافه صفت به موصوف است یا بیان است می فرماید:

امام علیه السلام در اینجا برای اطائب اهل بیت، هفت صفت بیان فرموده است که این صفات جهات و علل استحقاق صلوات از خدای سبحان بر ایشان است. سپس این هفت صفت را برشمرده که ما نیز به طور اقتباس از بیانات آن شخصیت بزرگ و اضافه چند نکته بر آن این هفت صفت را بیان می نماییم.

صفت اولی این است که، خدای تعالی ایشان را برای امر خود و دینش در عالم و هدایت خلق برگزید و برگشتش به این است که ریاست کامله عامه را به ایشان افاضه فرموده است و به تعبیر این ناچیز، چون کلمه «امر» مطلق است، دلالت دارد بر اینکه آنها را برای هر کار خدایی و هر عملی که مشیه الله بر آن تعلق می گیرد، برگزیده است؛ خواه امر دین باشد یا دنیا.

صفت دوم این است که، آنها را خازنان و حافظان علم خود قرار داده که آن را از ضایع شدن و آلودگی به افکار باطل و اندیشه های شیطانی و نادرست حفظ نمایند، و چنان که هست و بایست به بندگان خدا تعلیم نمایند. (1)

ص: 121

1- . مدنی شیرازی، ریاض السالکین، ج6، ص373.

صفت سوم اینکه، ایشان را حافظان و نگهبانان دین خود قرار داده است تا آن را از تبدیل و تحریف مصون بدارند.

صفت چهارم اینکه، آنها را جانشینان و خلفای خود در زمین قرار داده است که به انفاذ و اجرای اوامر او در عالم و سیاست مردم و جذب نفوس ناطقه به سوی او و تکمیل ناقصان قیام نمایند.

صفت پنجم این است که، آنها را حجّت های خود بر بندگانش قرار داده است که این معنا در اینجا مورد استناد و استفاده ما است.

در اینجا سیّد می فرماید: حجّت بر حسب لغت غلبه است و به طور مجاز یا حقیقت عرفی استعمال آن در بُرهان شایع گردیده است و در احادیث و عرف متشرّعه، اطلاق آن بر کسی که خدا او را برای دعوت خلق و دعوت انسان به سوی او و برای احتجاج به او منصوب فرموده است، شیوع دارد.

صفت ششم این است که، ایشان را از هر رجس و آلودگی پاک قرار داده است.

صفت هفتم این است که، آنها را وسیله ای به سوی خود مقرر کرده است.

و صفت هشتم این است که، آنها راه به سوی بهشت می باشند، پس هرکس به راه آنها رفت، نجات می یابد، چنان که مثل احادیث سفینه و امان بر آن دلالت دارد.⁽¹⁾

ص: 122

1- . مخفی نماند اگرچه در ابتدا، اوصاف را هفت مورد فرموده است؛ اما در مقام شرح و تفصیل به هشت رسانیده است قدس سره .

از مجموع این توضیحات معلوم شد که بر ائمه معصومین علیهم السلام به طور مطلق، در احادیث، اطلاق حجّه الله و امام شیوع دارد، و هنگامی که بدون قرینه گفته شوند، ائمه معصومین علیهم السلام به ذهن متبادر می شود.

و همچنین معلوم شد که مقام حجّه الهی و خلیفها للهی و ولایت و امامت، اعظم مقامات و درجات است که بدون ایمان به آن، نجات میسر نیست.

چنان که در حدیث است که از مؤمن سؤال می شود: آیا آزادی و برائت خود را (از آتش) گرفته ای و در زندگی دنیا به عصمت کبری متمسک شده ای؟ پاسخ می دهد: بله.

آن کس که مورد سؤال قرار گرفت، می پرسد: آزادی و امان و عصمت کبری چیست؟ جواب می دهد: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام پس به او می گوید: راست گفتی. پس او را امان می دهد و بشارت می دهد به آنچه او را مسرور سازد.

و از کافر سؤال می شود، همچنان که از مؤمن سؤال شد و او جواب می دهد: نه. پس او را به خشم و عذاب و آتش خدا بشارت می دهد. (1)

و مؤید این روایت، حدیثی است که شیعه و سنی از حضرت

ص: 123

1- . کوفی اهوازی، الزهد، ص 82 - 83؛ مغربی، شرح الاخبار، ج 3، ص 492 - 494؛ بحرانی، مدینه معجز الائمه الاثنی عشر، ج 3، ص 109 - 110؛ مدنی شیرازی، ریاض السالکین، ج 5، ص 473 - 474.

رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده اند:

«لَا يَجُوزُ أَحَدٌ الصِّرَاطَ إِلَّا مَنْ كَتَبَ لَهُ عَلَيَّ الْجَوَازَ»؛⁽¹⁾

«احدی از صراط نمی گذرد مگر کسی که علی علیه السلام برای او جواز عبور نوشته باشد».

نتیجه:

آنچه تا اینجا بیان شد، شمه ای از شئون و مقامات حجّت های الهی؛ یعنی ائمه معصومین علیهم السلام به طور فشرده و اشاره می باشد.

و اما مراد از کلمه «حجّت» در این دعا، شخص اقدس قطب زمان و ولیّ دوران، حضرت امام دوازدهم حجه بن الحسن العسکری علیهما السلام می باشد؛ زیرا دعا مربوط به زمان غیبت است و چنان که مکرر تذکر داده شد، دعاکننده، مؤمن و عارف به خدا و رسول خدا و حجّت های خدا می باشد و در این دعا یا مسئلت معرفت کامل تر و مددهای عرفانی و غیبی بیشتر می نماید و یا از خداوند متعال ثبات و بقای بر ولایت حضرت مهدی علیه السلام را طلب می کند؛ زیرا بیم تزلزل فکری و خطر انحرافات عقیدتی در این عصر بسیار است و برحسب بعضی روایات، جز کسانی که خدا دل آنها را به ایمان امتحان و آزمایش کرده باشد، بر عقیده به امامت آن حضرت ثابت نمی مانند.

ص: 124

1- . طبری، ذخائرالعقبی، ص 71؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج 2، ص 162 - 163.

آخرین نکته ای که در شرح دعای شریف به عرض می رسد، ارتباط ضلالت از دین با نشناختن حجت و امام است - که با مطالبی که در ضمن شرح جمله های دیگر بیان شد، کاملاً معلوم می شود - که یکی از فواید بزرگ نصب حجت و امام، منحرف نشدن مؤمنان از راه راست است که با وجود چنین مرجعی الهی و علامت یقینی، هرکس او را مقتدا قرار دهد و از او تخلف نکند و پیشی نگیرد و از ارشادات و هدایت های او تخطی ننماید، از دینش گمراه نخواهد شد و اگر در ایمان به امامت و معرفت حجت لغزشی پیدا کند و ثابت نماند، از دین گمراه می شود.

این خصیصه ایمن از ضلالت به وسیله تمسک به امام علیه السلام، خصیصه ای است که در حدیث «ثقلین» و در احادیث دیگر بسیار به آن تصریح شده است و هریک از ائمه معصومین علیهم السلام در عصر خود، به آن بر سایر امت امتیاز دارند و گذشت زمان و زندگی و سیره امامان علیهم السلام و علوم و معارفی که از آنها صادر شده و اصحاب و علمایی که در مکتب و مدرسه اهل بیت علیهم السلام تربیت شدند نیز ثابت نمود که این بزرگواران به علوم و فضایل اخلاقی و عملی که دارند، دارای این امتیازند و اهلیت عنایات خاص و درجات متعالی را که به آنها عطا شده است، دارند.

و از جمله، صدها حدیث و روایت که در این موضوع صراحت دارند، می‌توانید شمه‌ای را در نهج البلاغه مطالعه فرمایید. مانند اینکه در خطبه دوم می‌فرماید:

«هُمُ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ، إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي»؛⁽¹⁾

«اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله اساس دین و ستون یقین هستند؛ به سوی ایشان بازگردانده می‌شود پیش افتاده (مفرط و از حدّ برون شده) و عقب مانده به ایشان ملحق می‌شود».

و در خطبه دیگر می‌فرماید:

«إِنَّ مَثَلِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ، إِذَا خَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ»؛⁽²⁾

«آگاه باشید مثل آل محمد صلی الله علیه و آله مثل ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره‌ای غروب نماید، ستاره دیگری طلوع می‌کند».

و در خطبه دیگر می‌فرماید:

«نَحْنُ شَجَرَةُ التُّبُورِ وَمَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَمَعَادِنُ الْعِلْمِ وَيَتَابِعُ الْحُكْمِ، نَاصِرُنَا

ص: 126

1- . نهج البلاغه، خطبه 2 (ج 1، ص 30).

2- . نهج البلاغه، خطبه 100 (ج 1، ص 194).

«ما درخت نبوت و فرودگاه رسالت و محل آمدوشد فرشتگان و معدن های علم و چشمه های حکمتیم، یاری کننده و دوست ما منتظر رحمت و دشمن ما منتظر سخط است».

و در خطبه دیگر می فرماید: «به خدا سوگند به تحقیق، تبلیغ رسالات و اتمام وعده ها و تمام کلمات را تعلیم شدم و درهای حکم و روشنی امر (یعنی اینها شئونی است که اهل بیت علیهم السلام به آنها اختصاص دارند) نزد ما اهل بیت است».

اینها بعضی از شئونی است که به ائمه طاهرین علیهم السلام اختصاص دارد، سایر شئون و مقامات و درجات آنها با بررسی کتاب های اهل سنت و تألیفات علمای شیعه مانند: مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب، کشف الغمه اربلی و بحار الانوار مجلسی و مطالعه تواریخ زندگی آن بزرگواران و علوم و معارفی که از ایشان در تفسیر و الهیات و فقه و اخلاق صادر شده است، معلوم و شناخته می شود. والله ولیّ التوفیق.

ص: 127

(وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ) (1)

«و خدای شما فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و آنان که از دعا و عبادت من اعراض و سرکشی کنند، به زودی با خواری و ذلت وارد دوزخ شوند».

یکی از بخش های مهم که با عقیده و تربیت و اخلاق، کمال ارتباط را دارد، دعاست.

«دعا» چنان که بعضی از محققین فرموده اند، برحسب لغت به معنای «ندا» است و برحسب عرف و اصطلاح، توجّه به سوی خدا و طلب رحمت از او به طور فقر و مسکنت و خضوع است، و بر سپاس و ستایش و تسبیح و تنزیه باری تعالی نیز اطلاق می شود؛ زیرا سپاس و ستایش نیز نوعی درخواست و مسئلت عطا و موهبت است، چنان که روایت شده: از عطا درباره معنای قول رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر این خبر که حضرت فرمود:

«خَيْرُ الدُّعَاءِ دُعَائِي وَدُعَاءُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي، وَهُوَ:

ص: 128

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ (1)

«بهترین دعا، دعای من و دعای پیامبران پیش از من است و آن دعای (لا اله الا الله و هو على كل شيء قدير) می باشد».

سؤال شد. مقصود سؤال کننده این بود که در این جمله، اگرچه تهلیل و تسبیح و تمجید و تقدیس ذات مقدس الوهیت است؛ اما درخواست و مسئلتی نیست و حاجتی در آن عرض نشده است پس چگونه رسول اکرم صلی الله علیه و آله برحسب این حدیث شریف، بر آن اطلاق دعا فرموده است؟

پاسخ این است که امیه بن صلت در مورد ابن جدعان می گوید:

إِذَا أَثْنَى عَلَيْكَ الْمَرْءُ يَوْمًا

كَفَاهُ مِنْ تَعْرِضِهِ الثَّنَاءُ

وقتی مردی بر تو ثنا گفت، مدح و ثنایش، او را از بیان حاجت کفایت می نماید.

آیا ابن جدعان می داند ثناخوان و مدّاح از ثنا و مدح او چه می خواهد و رب العالمین پروردگار جهانیان نمی داند که از ثنا و مدح و حمد و سپاس و ستایش چه خواسته شده است؟! پس به طریق اولی، خدا به مقصود بنده اش از تهلیل و تحمید و تسبیح و دعا آگاه است. (2)

نیاز به دعا و توجه به عالم غیب و قدرت لایزال و غیر مرئی و

ص: 129

1- . مجلسی، بحار الانوار، ج 83، ص 256؛ مدنی شیرازی، ریاض السالکین، ج 1، ص 225.

2- . مجلسی، بحار الانوار، ج 83، ص 256؛ مدنی شیرازی، ریاض السالکین، ج 1، ص 225.

ماورای اسباب و مسببات ظاهری و مادی و نیایش و ستایش و تقدیس و تمجید او و مسئلت حاجات از او، یک نیاز اصیل فطری است که در انسان وجود دارد و باید این نیاز برآورده شود.

مسلم است که در استفاده از این میل فطری، مثل سایر میل های فطری، چنان که می توان راه درست و صحیح را که منتهی به کمال و سیر صعودی و قوت روح و نشاط و اعتماد به نفس گردد، انتخاب نمود، ممکن است در اثر جهل و اغوانات شیطانی، سقوط در درکات مهلکی را برای انسان پیش آورد، همان طور که غریزه میل به غذا اگر به طور صحیح اعمال نشود، در اثر سوء تغذیه، نه فقط فایده این غریزه حاصل نمی شود؛ بلکه موجب زیان و ضرر و تلف جسم خواهد شد.

دعا روح را زنده و امیدواری و نشاط به کار و عمل را تازه می سازد و شخص را در برابر فشارها و سختی های روزگار نیرومند نموده و مانع از شکست او می شود.

دعا با تسلیم و رضا به قضای پروردگار منافات ندارد؛ بلکه عین تسلیم به حکم او و منبعث و برگرفته از ایمان به قضا و قدر و وسایل و اسباب و مسببات ظاهری و غیرظاهری است که او به حکمت خود مقرر فرموده و با کل این امور، بندگان را به سوی صلاح

و سداد سوق داده و آنها را بین خوف و رجا قرار داده است.

استعانت و کمک خواستن و دعا و توجه به خدا در هنگام ورود مصائب و نزول بلاها، از انسان بیشتر ظاهر می شود و با اشخاصی که در حال آسایش و ناز و نعمت، خدا را به یاد آورند؛ بلکه از اقرار به او خودداری می نمایند؛ ولی وقتی مبتلا شدند و دستشان از همه جا کوتاه شد، رو به درگاه خدا می آورند.

چنان که در قرآن مجید می فرماید:

(وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَسَىٰ - بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ؛) (1)

«ما هرگاه به انسان نعمتی عطا کردیم روی گردانید و دوری جست و هرگاه شرّ و بلایی به او روی آورد، زبان به دعا گشود و اظهار عجز کرد».

دعا سلاح پیامبران است، آنان نیز هنگام سختی ها و روبروشدن با جهالت ها و آزارهای قوم دعا می کردند و خدا را می خواندند.

یکی از دعاهای مشهور رسول خدا صلی الله علیه و آله، دعایی است که اهل تاریخ و حدیث در ضمن نقلی خارج شدن آن حضرت از مکه به طایف و بر خورد با سفاهت و آزار اهل طائف روایت کرده اند.

اجمال حکایت به این صورت است که پس از رحلت حضرت

ص: 131

1- . ابوطالب شیخ قریش و بسیار معظم و مورد احترام و تجلیل بود، او یگانه حامی پیامبر بود، تا او زنده بود از پیغمبر خدا حمایت می کرد و مانع از تعرض و اذیت قریش به آن حضرت بود و برخلاف آنچه بعضی وانمود می کنند که اسلام افرادی مثل ابوبکر و عمر موضع مسلمین را در برابر قریش تقویت بخشید، کسی برای این افراد حساسی باز نکرد و یگانه کسی که وجودش سبب خودداری قریش از ایدای پیغمبر بود، ابوطالب بود، و لذا بعد از وفات ابوطالب، باینکه این افراد در شمار مسلمین محسوب می شدند، وجودشان کمترین اثری در وضع اذیت قریش از آن حضرت نداشت و قریش در اذیت پیغمبر به جسارت هایی که در حیات ابوطالب طمع نداشتند، دست یازیدند، حتی اینکه سفیاهی از سُفهای قریش خاک بر سر مبارک آن حضرت پاشید. ابن اسحاق می گوید: وقتی این سفیه خاک بر سر مقدس رسول خدا ریخت، پیغمبر به خانه برگشت، یکی از دختران آن حضرت برخاست و خاک از سر مقدس او می شست و می گریست، پیغمبر به او می فرمود: «گریه مکن دختر! خدا از پدرت حمایت می کند». می فرمود: «قریش به من چیزی را که مکروه و ناخوشم باشد نرساند، تا زمانی که ابوطالب درگذشت». ر.ک: ابن هشام، السیره النبویه، ج 2، ص 26. آری ابوطالب اولین حامی و پشتیبان پیغمبر بود که حتی جان او را بر جان فرزند عزیزش علی 7 ترجیح می داد و هنگامی که مسلمین در شعب ابی طالب محصور بودند، شب ها خوابگاه پیغمبر را تغییر می داد و فرزند دلبندهش علی x را به جای آن حضرت می خوابانید. این ابوطالب است که قصیده ای در مدح پیغمبر و اعلام حمایت و دفاع از او دارد که مثل ابن کثیر دمشقی در تاریخ خود می گوید: این قصیده ای است بزرگ که جداً رسا و بلیغ است و غیر از کسی که به او نسبت داده شده (یعنی ابوطالب) کسی دیگر توانایی گفتن آن را ندارد. این قصیده از «معلقات سبع» قوی تر و در ادای معنا بلیغ تر است. ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج 3، ص 57. این حقیر اضافه می نمایم: پس از ابوطالب تا زمان ما نیز نظیر این قصیده گفته نشده. بر هرکس که مختصری از تاریخ اسلام را بداند، هرچه مخفی بماند، این مخفی نخواهد ماند که اسلام و تمام مسلمین تا روز قیامت مرهون خدمات و فداکاری های این ابرمرد تاریخ و بزرگ شخصیت قریش و عرب و فرزند عزیزش بطل اسلام و عالم اسلام و نفس رسول و سیف الله المسلول و خلیفه الله و ولیّ او علی بن ابی طالب x است؛ اما منافقان و ارباب سیاست و حزب بنی امیه و کسانی که پس از پیغمبر بر جهان اسلام مستولی شدند و نویسندگان و گویندگان مزدور آنها، به جای قدردانی از این دو تجسم فداکاری و ایمان و آگاهی که در اسلام از آنها سابقه دارتر نیست و عملیات و طاعاتشان بهتر و با ارج تر از طاعات و عبادات تمام امت است، گفتند: ابوطالب اسلام نپذیرفته از دنیا رفت و فرزندش علی را سال های سال بر منبری که با فداکاری های او برپا شده بود، سب و ناسزا گفتند و فضایلش را منکر شدند و تا توانستند روایاتی را که در فضیلت آن حضرت است، تضعیف و تأویل نمودند و در مدح دیگران روایات جعل نمودند.

مورد اذیت هایی که در حیات ابوطالب سابقه نداشت، قرار دادند؛ لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه به طائف رفت. در آنجا نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله با اذیت و آزار و بدرفتاری استقبال نمودند. در این موقع پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا را به این دعای نویدبخش که حاکی از روح سرشار و ایمان و امید آن حضرت بود، خواند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ اللَّهُ كَوْضَعُ عَفْوَتِي وَقَلَّةُ حِيلَتِي وَهَوَانِي عَلَى النَّاسِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَأَنْتَ رَبِّي إِلَى مَنْ تَكَلَّمِي؟ إِلَى بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِي أَمْ إِلَى عَدُوٍّ مَلَكَتَهُ أَمْرِي، إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا أُبَالِي، وَلَكِنْ عَافَيْتَكَ هِيَ أَوْسَعُ لِي. أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ الظُّلُمَاتُ، وَصَلَحَ عَلَيْهَا أَمْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنْ أَنْ تَنْزِلَ (يَنْزِلَ) بِي غَضَبِكَ أَوْ يَجِلَّ عَلَيَّ سَخَطُكَ. لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ»؛ (1)

«خدایا به سوی تو شکایت می نمایم ضعف نیرویم و کمی چاره ام و آسان بودنم را بر مردم، ای رحم کننده ترین رحم کنندگان! تو پروردگار مستضعفانی و تو پروردگار منی! مرا به چه کسی وامی گذاری؟ آیا به دوری که با من به درستی روبرو شود؟ یا به

ص: 133

1- . ابن هشام، السیره النبویه، ج 2، ص 286؛ طبری، تاریخ، ج 2، ص 81؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 19، ص 22.

دشمنی که او را مالک امر من گردانی؟ اگر به من خشم نداشته باشی. پس پاک ندارم؛ ولیکن عافیت تو وسعت دارنده تر است از برای من. پناه می برم به نور وجه تو که تاریکی ها به نور آن روشنی یافت و امر دنیا و آخرت بر آن صالح گردید از اینکه غضبت را بر من نازل کنی یا خشمت را بر من وارد نمایی، به سوی توست عذرخواهی و توبه تا راضی شوی، و حول و قوه ای نیست مگر برای تو».

همچنین حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام روز عاشورا را با کمال ثبات و استقامت؛ بلکه شور و شوق به شهادت، از بزرگ ترین مصائب جانکاه و شدایدی که تهمت‌ن تاریخ را به تسلیم و خضوع در برابر دشمن وادار سازد، استقبال کرد و دعا فرمود و بامداد آن روز، خدا را به این دعا خواند:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتَبِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، ... كَمْ مِنْ هَمٍّ يَصْدَعُ فِيهِ الْفُؤَادُ وَتَقِلُّ فِيهِ الْحَيْلَةُ، وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيَسْتَحِمُّ فِيهِ الْعَدُوُّ. أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَدَّ كَوْتَهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنِّْي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَفَرَجْتَهُ عَنِّي وَكَشَفْتَهُ فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ»؛ (1)

ص: 134

1- . طبری، تاریخ، ج 4، ص 321؛ مفید، الارشاد، ج 2، ص 96؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 217؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 60؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 45، ص 4.

«خدایا تو در هر اندوه مورد وثوق و اطمینان منی، و در هر شدت امید منی، بسا همّ و اندوهی که دل از آن ضعیف می گردد و چاره در آن اندک می شود و دوست در آن شخص را وامی گذارد و دشمن در آن شماتت می نماید. عرض کردم آن را به تو و شکایت کردم آن را به سوی تو، برای رغبت من به سوی تو و صرف میل و توجه من از ماسوای تو، پس آن را از من برطرف کردی و کفایت نمودی. پس تو ولی هر نعمت و صاحب هر حسنه و نیکی و منتهای هر رغبتی».

مزیت دیگر دعا این است که، عین شعور و التفات و توجه به خدای یگانه و صفات جلال و جمال او و التفات دعاکننده به فقر و هویت امکانی و ضعف و نقص ذاتی خود می باشد. و این خود یکی از شریف ترین حالات انسان است که خدای خود را که واجب الوجود و خالق و بی نیاز و توانا و دانای مطلق است، بشناسد و هویت خودش را که فقر و نیاز و نداشتن و ناتوانی و احتیاج است، نیز بشناسد و زبان حال و مقالش این باشد:

«سَیِّدِی! اَنَا الصَّغِيرُ الَّذِی رَبَّیْتَهُ، وَأَنَا الْجَاهِلُ الَّذِی عَلَّمْتَهُ، وَأَنَا الضَّالُّ الَّذِی هَدَيْتَهُ وَأَنَا الْوَضِيعُ الَّذِی رَفَعْتَهُ، وَأَنَا الْخَائِفُ الَّذِی أَمَنْتَهُ، وَالْجَائِعُ الَّذِی أَشْبَعْتَهُ وَالْعَطْشَانُ الَّذِی أَرَوَيْتَهُ، وَأَنَا الْعَارِ

«آقای من! من آن صغیر و کوچکم که تو او را پروردی. و من آن جاهلم که تو او را تعلیم دادی. و من آن گمشده ام که تو او را هدایت و راهنمایی کردی. و من آن گرسنه ام که تو او را سیر گرداندی. و من آن برهنه ام که تو او را پوشاندی. و من آن فقیرم که تو او را بی نیاز کردی».

اگر غیر از این دعاها که در قسمت عقاید و اصول دین و اخلاقیات و تعلیم و تربیت است، دست ما از منابع دیگر کوتاه بود همین دعاها برای هدایت انسانیت به سوی خدا و سعادت دنیا و آخرت کافی و کارساز بود.

دعای کمیل، دعای صباح، دعای ابوحمزه ثمالی، دعاها صحیفه سجادیه و صحیفه علویه و سایر ادعیه که در کتاب های دعا، مثل مصباح المتهدجد شیخ طوسی و المصباح کفعمی و کتاب های سید بن طاووس و کتاب دعا در الکافی و بحار الانوار، هرکدام نه فقط کتاب دعاست؛ بلکه کتاب علم و معرفت و اخلاق است.

نمی توان دقایق عرفانی و نکات ارزنده و سازنده و حقایق بلند و تابناکی را که در این دعاهاست، تشریح نمود. و نمی توان اوج

ص: 136

1- . طوسی، مصباح المتهدجد، ص 589؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 1، ص 165؛ کفعمی، المصباح، ص 594؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 95، ص 87.

پرواز روح را در هنگام خواندن این دعاها و توجه به مضمون آنها بیان نمود.

بسیاری از مردم گمان می کنند دعا در همان خواستن حوایج شخصی دنیوی و درخواست آب و نان و پول و خانه و شفای بیمار خلاصه می شود، غافل از آنند که حیوانات هم به زبان حال یا مقال - چنان که در داستان استسقای سلیمان پیغمبر و دعای مور و انصراف سلیمان از استسقا و اکتفا به دعای مور نقل شده است -

این درخواست ها و مسئلت ها را دارند و چه بسا که خدا از برکت رفع نیاز از آنها، بندگان معصیت کار را نیز مشمول بعضی الطاف خود فرماید.

هرچه انسان بیندیشد و هرچه تصور کند، لذتی و حالی لذیذتر از دعا نخواهد یافت و هیچ چیزی مانند دعا روح را تازه و زنده نگه نمی دارد.

با دعا و بردن نام خدا، انسان وارد کارهای پرمخاطره می شود و خود را از ترس و بیم پاک می سازد و از آن پیروز و موفق بیرون می آید.

دعا بر صفحه ناامیدی ها خط بطلان می کشد و سستی ها و خستگی ها را زایل می سازد.

در فضیلت دعا همین بس، که در حدیث است:

ص: 137

«دعا مغز عبادت و پرستش خداست».

یکی از معانی حدیث این است که: عبادت شبیه به بدنی است که مرکب از اعضا و جوارح باشد و دعا به منزله مخ و مغز آن خواهد بود. بنابراین بنده در عین اینکه اسباب ظاهری را فراهم می نماید و آنها را کنار نمی گذارد؛ بلکه آنها را به دقت جمع آوری می کند، همه چیز را از خدا می خواهد و در حصول تمام مراتب و مطالب از خدا یاری می طلبد.

ثروت اسلامی ما و به خصوص ثروت شیعی، در دعا غنی و سرشار از معارف و اخلاق و موجبات رشد فکری و ترقی و تعالی معنوی است. اگر عبادتی مثل نماز انجام شود و دعا در آن نباشد، مثل پیکر بی مغز و بی مخ می باشد.

و احتمال دارد معنا این باشد که، هر عبادتی بنمایید، مغز آن دعا و خواندن خدا و مسئلت از اوست و چون پیرامون دعا و شرایط استجاب و موانع آن و اوقات و حالات و فرصت هایی که امید و استجاب دعا در آن بیشتر است و اینکه به ثنا و حمد خدا شروع شود و در آغاز و پایان آن

ص: 138

1- . طبرانی، الدعاء، ص 24؛ قطب راوندی، الدعوات، ص 18؛ ابن فهد حلی، عدهالداعی، ص 24؛ متقی هندی، کنز العمال، ص 2، ص 62؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 7، ص 27 - 28؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 90، ص 300، 302.

صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام فرستاده شود و دعاهای ماه ها و ایام و لیالی متبرکه و ایام هفته و صبح و شام و برای قضای حوایج خاص و برنامه های دیگر آن دستورالعمل های آموزنده و معرفت بخش بسیار است و باید تفصیل آن را در کتاب های حدیث و دعا مطالعه نمود.

در اینجا این بخش از سخن را با تقدیم شکر به درگاه خداوند متعال به پایان می رسانیم، فقط به مناسبت و اشاره ای که در ابتدای این بیان، به دعای عالیهاالمضامین شد که شیخ اجل ابوعمرو عثمان بن سعید، نایب اول حضرت صاحب الامر علیه السلام به ابوعلی محمد بن همام املا فرمود و امر کرد آن را بخواند و سید بن طاووس در جمال الاسبوع بعد از ذکر دعاهای وارده بعد از نماز عصر جمعه و صلوات کبیره، آن را ذکر کرده و فرموده است: اگر برای تو عذری باشد از جمیع آنچه ذکر کردیم، پس حذر کن از آنکه خواندن این دعا را مهمل گذاری. پس به درستی که ما شناختیم آن را از فضل خداوند - جلّ جلاله - که ما را به آن مخصوص فرموده، پس به آن اعتماد کن. رساله را به این دعا خاتمه می دهیم، امید آنکه مؤمنان و منتظران ظهور موفورالسرور آن قطب زمان و ولی دوران بر آن مداومت نمایند و این بنده گنهکار روسیاه و والدینم را از دعا فراموش نفرمایند.

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ. اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ صَدَلْتُ عَنْ دِينِي. اللَّهُمَّ لَا تُمَتِّنِي مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، وَلَا تُرْغِ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي. اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي لِرِوَالِيهِ مَنْ فَرَضْتَ طَاعَتَهُ عَلَيَّ مِنْ وُلَاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَلِّ لِمَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، حَتَّى وَالَيْتُ وُلَاةَ أَمْرِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسَى وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ صَلِّ لِمَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ...» (1).

ص: 140

1- . ابن طاووس، جمال الاسبوع، ص 315 - 319.

1. قرآن كريم.

2. نهج البلاغه، الامام على بن ابي طالب عليه السلام، الشريف الرضى، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دارالمعرفه، 1412ق.

3. الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م. 413ق.)، تحقيق مؤسسه آل البيت عليهم السلام لتحقيق التراث، بيروت، دارالمفيد، 1414ق.

4. الاستذكار، ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله قرطبي (م. 463ق.)، تحقيق محمد سالم عطا، محمد على معوض، بيروت، دارالكتب العلميه، 2000م.

5. اعراب ثلاثين سوره من القرآن الكريم، ابن خالويه، حسين بن احمد (م. 370ق.)، القايره، دارالكتب المصريه، 1360ق.

6. اعلام الورى باعلام الهدى، طبرسى، فضل بن حسن (م. 548ق.)، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لحياء التراث، 1417ق.

7. اعلام الدين فى صفات المؤمنين، ديلمى، حسن بن ابي الحسن (م. قرن 8)، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لحياء التراث.

8. اقبال الاعمال، ابن طاووس، سيد على بن موسى (م. 664ق.)، تحقيق جواد قيومى، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، 1414ق.

ص: 143

9. امالی، سید مرتضی، علی بن حسین (م. 436ق.)، تحقیق سید محمد نعلانی، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، 1403ق.
10. الامالی، صدوق، محمد بن علی (م. 381ق.)، قم، مؤسسه البعثه، 1417ق.
11. الامالی، طوسی، محمد بن حسن (م. 460ق.)، تحقیق مؤسسه البعثه، قم، دارالثقافه، 1414ق.
12. الامالی، مفید، محمد بن محمد (م. 413ق.)، تحقیق حسین استادولی، علی اکبر غفاری، بیروت، دارالمفید، 1414ق.
13. بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام، مجلسی، محمدباقر (م. 1111ق.)، تحقیق محمدباقر بهبودی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1403ق.
14. البدايه و النهايه، ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م. 774ق.)، تحقیق علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1408ق.
15. تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، احمد بن علی (م. 463ق.)، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1417ق.
16. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، علی بن حسن (م. 571ق.)، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، 1415ق.
17. تاریخ الامم و الملوک، طبری، محمد بن جریر (م. 310ق.)، تحقیق گروهی از دانشمندان، بیروت، مؤسسه الاعلمی، 1403ق.
18. تأویل الآيات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی (م. 965ق.)، قم، نشر اسلامی، 1409ق.

19. التحصين لاسرار ما زاد من اخبار كتاب اليقين، ابن طاووس، سيد علي بن موسى (م. 664ق.)، تحقيق اسماعيل انصاري، قم، دارالكتاب، 1413ق.
20. تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليه وآله، ابن شعبه حراني، حسن بن علي (م. قرن 4)، تحقيق علي اكبر غفاري، قم، نشر اسلامي، 1404ق.
21. تخميس قصيده البرده، بوضيري، محمد بن سعيد، تخميس حسن بن يحيى اعرجي، مجله تراثا، ش 23، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، 1411ق.
22. التفسير المنسوب الى الامام العسكري عليه السلام، تفسير منسوب به امام عسكري عليه السلام، قم، مدرسه الامام المهدي عليه السلام، 1409ق.
23. تفسير روح البيان، حقي بروسوي، اسماعيل (م. 1137ق.)، بيروت، دارالفكر.
24. تفسيرالصافي، فيض كاشاني، محسن بن مرتضى (م. 1091ق.)، تحقيق حسين اعلمى، تهران، مكتبه الصدر، 1416ق.
25. تفسير القمى، قمى، علي بن ابراهيم (م. 307ق.)، تحقيق سيد طيب موسوي جزائري، قم، دارالكتاب، 1404ق.
26. تفصيل وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعه، حر عاملي، محمد بن حسن (م. 1104ق.)، تحقيق رباني شيرازي، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، 1414ق.
27. التمهيص، اسكافي، محمد بن همام (م. 336ق.)، قم، مدرسه الامام المهدي عليه السلام، 1404ق.

28. التمهيد، ابن عبد البر، يوسف بن عبدالله قرطبي (م. 463ق.)، تحقيق مصطفى علوي، محمد بكرى، مغرب، وزارة عموم الاوقاف والشؤون الاسلاميه، 1387ق.
29. تنزيه الانبياء، سيد مرتضى، على بن حسين (م. 436ق.)، بيروت، دارالاضواء، 1409ق.
30. التوحيد، صدوق، محمد بن على (م. 381ق.)، تحقيق سيد هاشم حسيني تهراني، قم، نشر اسلامي، 1398ق.
31. تهذيب الاحكام، طوسي، محمد بن حسن (م. 460ق.)، تحقيق سيد حسن موسوي خراسان، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1364ش.
32. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، صدوق، محمد بن على (م. 381ق.)، تحقيق سيد محمدمهدى موسوي خراسان، قم، الشريف الرضي، 1368ش.
34. جامع البيان في تفسير القرآن، طبري، محمد بن جرير (م. 310ق.)، بيروت، دارالمعرفه، 1412ق.
34. جمال الاسبوع، ابن طاووس، سيد على بن موسى (م. 664ق.)، تحقيق جواد قيومي، مؤسسه الآفاق، 1371ش.
36. الحق المبين في تحقيق كيفيه التفقه في الدين، فيض كاشاني، محسن بن مرتضى (م. 1091ق.)، تحقيق سيد جلال الدين حسيني ارموي، تهران، انتشارات دانشگاه، 1390ق.
37. الخصائص الفاطميه، كجوري، محمداقبر (م. 1313ق.)، تحقيق سيد على جمال اشرف حسيني، الشريف الرضي، 1380ش.

38. الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، سيوطى، جلال الدين (م. 911ق.)، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، 1404ق.
39. الدعاء، طبرانى، سليمان بن احمد (م. 360ق.)، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، 1413ق.
40. دعائم الاسلام، مغربى، قاضى نعمان بن محمد تميمي (م. 363ق.)، تحقيق آصف فيضى، القاهره، دارالمعارف، 1383ق.
41. الدعوات، قطب راوندى، سعيد بن هبالله (م. 573ق.)، قم، مدرسه الامام المهدي عليه السلام، 1407ق.
42. ديوان امام على عليه السلام (سروده هاى منسوب به آن حضرت)، گردآورى بيهقى كيدرى (م. قرن 6)، تحقيق ابوالقاسم امامى، تهران، انتشارات اسوه، 1375ش.
43. ذخائرالعقبى فى مناقب ذوى القربى، طبرى، احمد بن عبدالله (م. 694ق.)، القاهره، مكتبه القدسى، 1356ق.
44. روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، آلوسى، سيد محمود (م. 1270ق.)، بيروت، داراحياء التراث العربى.
45. روض الجنان وروح الجنان فى تفسير القرآن، ابوالفتوح رازى، حسين بن على (م. 554ق.)، تحقيق ياحقى، ناصح، مشهد، آستان قدس رضوى، 1408ق.
46. روضهاواعظين و بصيرهاالمتعظين، فتال نيشابورى، محمد بن حسن (م. 508ق.)، قم، الشريف الرضى، 1375ش.

47. رياض السالكين في شرح صحيفه سيدالساجدين عليه السلام، مدني شيرازي، سيد علي خان بن احمد (م.1120ق.)، تحقيق سيد محسن حسيني اميني، قم، نشر اسلامي، 1415ق.

48. الزهد، كوفي اهوازي، حسين بن سعيد (م. قرن 3)، تحقيق غلامرضا عرفانيان، قم، المطبعه العلميه، 1399ق.

49. السيرها النبويه، ابن هشام، عبدالملك حميري (م. 8 - 213ق.)، تحقيق محمد عبدالحميد، القاهره، مكتبه محمد علي صبيح و اولاده، 1383ق.

50. شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار عليهم السلام، مغربي، قاضي نعمان بن محمد تميمي (م. 363ق.)، تحقيق سيد محمد حسيني جلالی، قم، نشر اسلامي، 1414ق.

51. شرح الرضي على الكافيه، رضى الدين استرآبادي، محمد بن حسن (م. 686ق.)، تحقيق يوسف حسن عمر، تهران، مؤسسه الصادق، 1395ش.

52. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، عبيدالله بن عبدالله (م. 506ق.)، تحقيق محمدباقر محمودي، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، 1411ق.

53. صحيح مسلم، مسلم نيشابوري، مسلم بن حجاج (م. 261ق.)، بيروت، دارالفكر.

54. صحيح البخاري، بخاري، محمد بن اسماعيل (م. 256ق.)، بيروت، دارالفكر، 1401ق.

55. صحيفه سجاديه، الامام على بن الحسين عليهما السلام (م. 94ق.)، قم، نشر اسلامى، 1404ق.
56. الصواعق المحرقة فى الرد على اهل البدع و الزندقه، هيمى، احمد بن حجر (م. 974ق.)، تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف، القاهره، مكتبه القاهره، 1385ق.
57. عدهالداعى و نجاح الساعى، ابن فهد حلى، احمد بن محمد (م. 841ق.)، تحقيق احمد موحدى قمى، قم، مكتبه وجدانى.
58. علل الشرايع، صدوق، محمد بن على (م. 381ق.)، تحقيق سيد محمدصادق بحرالعلوم، النجف الاشرف، المكتبهالحيدريه، 1385ق.
59. الغيبه، نعمانى، محمد بن ابراهيم (م. 360ق.)، تحقيق فارس حسون، قم، انتشارات انوارالهدى، 1422ق.
60. الفتن، ابن حماد، نعيم بن حماد مروزي (م. 229ق.)، بيروت، دارالفكر، 1414ق.
61. قرب الاسناد، حميرى قمى، عبدالله بن جعفر (م. 300ق.)، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، 1413ق.
62. الكافى، كلينى، محمد بن يعقوب (م. 329ق.)، تحقيق على اكبر غفارى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1363ش.
63. الكامل فى التاريخ، ابن اثير جزرى، على بن محمد (م. 630ق.)، بيروت، دارصادر، 1386ق.

64. كتاب التفسير، عياشى، محمد بن مسعود (م. 320ق.)، تحقيق سيد هاشم رسولى محلاتى، تهران، المكتبه العلميه الاسلاميه.
65. الكشف و البيان فى تفسير القرآن (تفسير ثعلبى)، ثعلبى، احمد بن محمد (م. 427ق.)، تحقيق ابن عاشور، ساعدى، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1422ق.
66. كمال الدين و تمام النعمه، صدوق، محمد بن على (م. 381ق.)، تحقيق على اكبر غفارى، قم، نشر اسلامى، 1405ق.
67. كنز العمال فى سنن الاقوال و الافعال، متقى هندی، على (م. 975ق.)، تحقيق بكرى حيانى، صفوه السقا، بيروت، مؤسسه الرساله، 1409ق.
68. گنج دانش (صد پند)، صافى گلپايگانى، محمد جواد (م. 1327ش.)، قم، انتشارات حضرت معصومه، 1380ش.
69. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مكرم (م. 711ق.)، قم، نشر ادبالحوزه، 1405ق.
70. مجمع البحرين، طريحي، فخرالدين (م. 1085ق.)، تحقيق سيد احمد حسيني، تهران، المكتبه المرتضويه، 1375ش.
71. مجمع البيان فى تفسير القرآن، طبرسى، فضل بن حسن (م. 548ق.)، تحقيق عده اى از محققين، بيروت، مؤسسه الاعلمى، 1415ق.
72. المحاسن، برقى، احمد بن محمد (م. 274ق.)، تحقيق جلال الدين حسيني، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1370ش.

73. المحتضر، حلى، حسن بن سليمان (م. قرن 9)، تحقيق سيد على اشرف، المكتبة الحيدريه، 1424ق.

74. مدينه معاجز الائمة الاثنى عشر و دلائل الحجج على البشر، بحراني، سيد هاشم حسيني (م. 1107ق.)، تحقيق عزت الله مولائي، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، 1413ق.

75. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محدث نوري، ميرزا حسين (م. 1320ق.)، بيروت، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، 1408ق.

76. المسترشد في امامه اميرالمؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام، طبري امامي، محمد بن جرير (م. قرن 5)، تحقيق احمد محمودي، مؤسسه فرهنگ اسلامي كوشانپور، 1415ق.

77. مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل، شيباني (م. 241ق.)، بيروت، دارصادر.

78. مشكاهالانوار في غرر الاخبار، طبرسي، على بن حسن (م. قرن 7)، تحقيق مهدي هوشمند، انتشارات دارالحدیث، 1418ق.

79. المصباح، كفعمي، ابراهيم بن على (م. 905ق.)، بيروت، مؤسسه الاعلمي، 1403ق.

80. مصباح الفلاح و مفتاح النجاح، صافي گلپايگانی، محمدجواد (م. 1327ق.)، تهران، كتابفروشي بوذرجمهري مصطفوي.

81. مصباح المتهجد، طوسی، محمد بن حسن (م. 460ق.)، بیروت، مؤسسه فقهاالشیعه، 1411ق.
82. معانی الاخبار، صدوق، محمد بن علی (م. 381ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، 1361ش.
83. معرفهالسنن و الآثار، بیهقی، احمد بن حسین (م. 458ق.)، تحقیق سید کسروی حسن، بیروت، دارالکتب العلمیه.
84. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، حسین بن محمد (م. 502ق.)، نشر کتاب، 1404ق.
85. مکارم الاخلاق، طبرسی، حسن بن فضل (م. 554ق.)، الشریف الرضی، 1392ق.
86. من لا یحضره الفقیه، صدوق، محمد بن علی (م. 381ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، 1404ق.
87. مناقب آل ابی طالب علیه السلام، ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م. 588ق.)، تحقیق گروهی از اساتید نجف اشرف، النجف الاشرف، المکتبهالحیدریه، 1376ق.
88. المناقب، خوارزمی، موفق بن احمد (م. 568ق.)، تحقیق مالک محمودی، قم، نشر اسلامی، 1411ق.
89. منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام، صافی گلپایگانی، لطف الله، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی، 1430ق.

90. منيهالمريد في ادب المفيد و المستفيد، شهيد ثانی، زين الدين بن علي عاملی (م. 965ق.)، تحقيق رضا مختاری، قم، مكتب الاعلام الاسلامی، 1409ق.

91. مهج الدعوات و منهج العبادات، ابن طاووس، سيد علي بن موسى (م. 664ق.)، تحقيق حسين اعلمی، بيروت، مؤسسه الاعلمی، 1414ق.

92. نفایس العرفان، صافی گلپایگانی، محمدجواد (م. 1327ق.).

93. ينابيع الموده لذوی القربى، قندوزی، سليمان بن ابراهيم (م. 1294ق.)، تحقيق سيد علي جمال اشرف حسینی، دارالاسوه، 1416ق.

ص: 153

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

